

شناخت اجتماعی هنر (۱)

هنر آدمیان نخستین



مکتب بررسی به زبان ساده از هنر دوران سنگ

رضا علامه زاده

شناخت اجتماعی هنر (۱)

هنر آدمیان نخستین

یک بررسی به زبان ساده از هنر دوران سنگ

رضا علامه زاده

حقوق باز نشر الکترونیکی این کتاب توسط پدیدآورنده آن
به صورت اختصاصی در اختیار باشگاه ادبیات قرار داده شده است.



جهان کتاب

✽ " هنر آدمیان نخستین "

✽ رضا علامه زاده

✽ حروفچینی : ن . سروش

✽ حق چاپ محفوظ است .

فهرست

<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>
بخش اول: زایمان شگفت‌انگیز	۹
۱- جهان بدون انسان	۱۵
۲- آغاز زندگی	۱۱
۳- تکامل موجودات زنده	۱۳
۴- کار، مادر انسان	۱۶
بخش دوم: هنر شکارگران	۲۱
۱- گله‌های انسانی	۲۲
۲- جادو	۲۴
۳- قدرت جادویی هنر	۲۷
۴- نقاشی غارها	۲۹
۵- نمایشگاه مخفی	۳۲
۶- شیوه‌ی نقاشیهای غار	۳۵
۷- لذت زیبایی‌شناسی	۴۳
۸- هنرمندان جادوگر	۴۶
۹- کننده کاری و پیکر تراشی	۴۹
۱۰- هنرهای دیگر	۵۱

فهرست

<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>
بخش سوم : هنر دوره‌ی انتقال	۵۶
۱- زیربنای اجتماعی شیوه‌های هنری	۵۸
۲- زمینه‌های اجتماعی دوره میانه سنگی	۵۹
۳- هنر جدا از جادو	۶۰
۴- هنر گویا	۶۴
۵- هنر تزئینی	۶۹
بخش چهارم : هنر کشتگران	۷۲
۱- کشاورزی	۷۳
۲- انسان کشتگر	۷۴
۳- جهان دو پاره میشود	۷۷
۴- سبک هندسی	۷۹
۵- هنر خانگی	۸۲
۶- خرسنگها	۸۳
۷- هنر مذهبی	۸۵
ارزیابی هنر آدمیان نخستین	۸۸

فهرست تصاویر

۲۶	گاومیش با زوبین‌هائی درپشت	(۱)	تصویر شماره ۶
۲۶	" " "	(۲)	" "
۳۱	دیاگرام غار " لاسکو "	(۳)	" "
۳۶	اسب - نقاشی غار	(۴)	" "
"	ماموت - " "	(۵)	" "
۳۹	گوزن - " "	(۶)	" "
۴۰	اسب چینی - " "	(۷)	" "
۴۱	تصویری از انسان - نقاشی غار	(۸)	" "
۴۲	جادوگر - نقاشی غار	(۹)	" "
۵۰	گاو وحشی با سری برگشته - کنده‌کاری	(۱۰)	" "
۵۰	ونوس ویلن دورف - مجسمه سنگی	(۱۱)	" "
۶۰	اسب و گوزن - نقاشی روی استخوان	(۱۲)	" "
۶۲	گوزن و شکارچی - نقاشی غار	(۱۳)	" "
۶۳	رمجویان پیشرونده - نقش بر صخره	(۱۴)	" "
۶۴	طرح کلبه‌های ابتدائی	(۱۵)	" "
۶۴	ماموت و چند کلبه	(۱۶)	" "
۶۴	اسب و چند کلبه	(۱۷)	" "
۶۶	گاو وحشی - نقاشی غار	(۱۸)	" "
۶۸	خیش‌ران کهن - نقش بر صخره	(۱۹)	" "
۸۰	چهارپایان اهلی - نقاشی غار	(۲۰)	" "
۸۰	ظروف گلی	(۲۱)	" "

امسال هم مثل سالهای گذشته که برای سالروز تولدت نوشته‌ای میفرستادم ، این دفتر را تدارک دیدم .

لابد عنوان این دفتر برایت آشناست ، چون سال پیش که بخش کوچکی از کتاب مفصل " تاریخ اجتماعی هنر " نوشته " آرنولد هاووزر " را ترجمه کردم ، همین نام را برایش برگزیدم .

در نوشتن این دفتر با مشکلاتی روبرو شدم که مهمترین آنها نداشتن منابع لازم بود ، حتی نسخه‌ای از همان ترجمه یاد شده را هم نداشتم . ولی بررسی عمیق و نکته سنجانه‌ی آرنولد هاووزر از هنر دوران سنگ چیزی نیست که به آسانی فراموش شود . بنابراین در نوشتن این دفتر آگاهانه از آن تاثیر پذیرفته‌ام .

علاوه بر آن آنچه در کتب متعدد هنری و انسان شناسی دیگر خوانده بودم و در ذهن داشتم به یاری گرفتم ، که نه نام‌هایشان را بخاطر دارم و نه نامبردنشان را ضروری میدانم . خوشبختانه در خلال نوشتن این دفتر ، کتاب " چگونه انسان غول شد ؟ " و کتاب انگلیسی " هنر در طی قرون " بدستم رسید . کتاب اول که درباره تکامل انسان نوشته شده ، تصاویری از هنر دوران سنگ داشت که همه را برایت کپی کردم . کتاب دوم علاوه بر چند تصویر جالب ، اطلاعات ارزشمندی هم داشت که مورد استفاده‌ام قرار گرفت .

وجود این تصاویر تا حدود زیادی نیاز مرا برآورد. تا آنجا
که امکان داشت کوشیدم مطالب را هر چه ساده‌تر بنویسم، ولی با
همه‌ی کوششی که کردم شاید هفت، هشت سالی وقت لازم باشد تا
بدردت بخورد.

بهرحال، آغاز ششمین سال زندگی‌ت را تبریک می‌گویم و این
هدیه‌ی کوچک را با همه‌ی آرزوهایم برایت می‌فرستم.

بخش اول: زایمان شگفت انگیز

هنر با انسان متولد شد . کار که آفریننده‌ی انسان است آفریننده‌ی هنر هم هست . در این باره بعداً " مفصل صحبت خواهم کرد . فقط حالا کافی است بدانی ، کار ، مثل مادری صبور ، بعد از قرن‌ها بارداری ، فرزندان دو قلوی خود را بدنیا آورد ، یکی پسر و یکی دختر . اسم پسرش "انسان" بود و اسم دخترش "هنر" . این خواهر و برادر دوقلو ، مسیر پر نشیب و فرازی را در طی قرون پیمودند و برای شناخت مسیر هنر بی‌شک باید مسیر همزادش را هم شناخت ، همچنان که شناخت "انسان" بدون شناخت " هنرانسان " کامل نخواهد بود .

میدانی که همه چیز در جهان بهم پیوسته است و هیچ پدیده‌ای بدون علت نیست. حالا گاهی خط ارتباطی میان پدیده‌ها بسیار مشخص و گاهی کاملاً نامرئی است. اما در وجود این ارتباط نباید شک کرد.

پس برای اینکه رشد و بلوغ هنر را برایت شرح دهم لازم است از دوران طولانی تکامل موجودات تا ظهور انسان، یعنی از آغاز پیدایش حیات در کره‌ی زمین تا آن زایمان شگفت‌انگیز هم برایت بنویسم. البته نوشتن دربارهِ این دوران طولانی که میلیون‌ها سال ادامه داشته کار ساده‌ای نیست و شاید فکر کنی با مطلبی که منظور من است ربط ندارد، ولی همان‌طور که اشاره کردم برای بدست آوردن شناخت نسبتاً درستی از هنر، باید انسان را شناخت و برای شناخت انسان باید مسیر تکامل موجودات زنده را دانست. چرا که ظهور انسان در پهن‌دشت زمین اتفاقی و یکباره نبوده و زمینه‌های لازمی آن در طبیعت زایا و در موجودات تکامل یا بنده، وجود داشته است.

۱- جهان بدون انسان

جهان از آغاز مثل امروز نبوده است که انسانها بر آن حاکم باشند، بلکه میلیون‌ها سال بود که نه فقط انسانی بر این کرهٔ خاکی نبود بلکه هیچ موجود زنده‌ی دیگری هم وجود نداشت. شاید تصورش برای تو مشکل باشد که بر روی این کره‌ی خاکی پهن‌اور، نه انسانی، نه حیوانی و نه حتی حشرای وجود نداشته باشد، ولی واقعیت جز این نیست و هم‌اکنون هم در تمام کراتی که ما می‌شناسیم نشانه‌ای از زندگی وجود ندارد، زیرا زندگی احتیاج به شرایط

خاصی دارد که در همه جا و همواره موجود نمی باشد .

وقتی زمین مثل یک گلوله‌ی آتشین از خورشید جدا شد و گردش بی پایانش را بر گرد آن آغاز نمود چگونه میشد موجود زنده‌ای روی این گلوله آتش به وجود آید ، یا دوام بیاورد ؟ مگر حالا ممکن است روی کره‌ی خورشید ، این منبع گرما و انرژی ، موجود زنده‌ای باشد ؟ مسلماً " نه ! اما قرن‌ها گذشت تا این گلوله‌ی آتشین - که زمین ما باشد - مثل ذغال گداخته‌ای که از آتش - گردان دور افتاده باشد کم کم سرد شد و پوسته‌اش سخت و محکم گشت . این پوسته ، همین سطح ناصاف و پر تپه و ماهور زمین است . بعد با بارندگیهای بسیار ، فرورفتگیهای آن از آب پر شد و اقیانوسهای پهناوری پدید آمد . همین اقیانوسها زادگاه اولین موجودات زنده ، یعنی مکان ایجاد زندگی است .

۲- آغاز زندگی

اینکه زندگی چگونه در اقیانوس بوجود آمد و موجودات ساده‌ی تک - سلولی یعنی اولین موجودات زنده به چه صورت تولد یافتند مسئله‌ی بسیار پیچیده و مشکلی است که پس از سالها تحقیق زیست‌شناسان جواب‌های علمی آن را یافته‌اند . این مسئله‌ای تخصصی است و فهم آن مقدمات و معلومات وسیعی در شیمی آلی و زیست‌شناسی می‌خواهد که خود من هم در این باره چیز زیادی نمیدانم .

بهر حال در این‌دیگ بزرگ که اقیانوس نام داشت و در میان آبهای درون آن که " آبگوشت اولیه " به حساب می‌آمد ، زندگی آغاز شد . شاید فکر کنی که

" آبگوشت اولیه " را به شوخی میگویم ، ولی اینطور نیست . اتفاقاً " این اسم بسیار برازنده است ، زیرا میدانی که آبگوشت محیط بسیار مساعدی برای کشت میکرب است . همه‌ی مردم می‌دانند که نباید آبگوشت شب مانده را خورد ، چون سخت خطرناک است . شاید علت نامگذاری زادگاه زندگی هم همین موضوع باشد چون محیط این اقیانوسها برای ایجاد زندگی کاملاً " مناسب بوده است . بهر حال اولین موجودات زنده یعنی موجودات تک سلولی یا تک یاخته‌ای در همین آبگوشت اولیه متولد شدند . درباره‌ی این موجودات بعدها در کتاب طبیعی مدارس چیزهای زیادی خواهی خواند ، اما حالا همین قدر بدان که این موجود تک یاخته‌ای با کامل‌ترین موجودات زنده که انسان باشد و با هر جاندار دیگری چند خصوصیت مشترک دارد که این خصوصیات ، مشخص‌کننده‌ی کلیه موجودات زنده از غیر زنده است . اول اینکه هر موجود زنده از محیط اطراف خود تغذیه میکند . فرق نمیکند که این موجود چه باشد ، از کرم خاکی کوچولو گرفته تا بالن‌های غول‌پیکر اقیانوسها ، همه از محیط اطرافشان تغذیه میکنند . بطور ساده ، غذا می‌خورند و پس مانده‌ی آن را از بدنشان خارج می‌کنند . این یکی از خصوصیات اصلی جانداران است . موجود غیرزنده تغذیه نمی‌کند . دوم اینکه جانداران تولید مثل می‌کنند . یعنی موجود زنده‌ای مثل خودشان می‌زایند . البته منظور از زاییدن فقط از شکم مادر متولد شدن نیست ، بلکه بطور کلی منظورم بوجود آمدن است . هر جاندار بشکل خاص خودش جاندار دیگری همانند خود بوجود می‌آورد . آمیب که همان موجود تک یاخته‌ای باشد با نصف شدن خود تولید مثل می‌کند ،

مرغ با تخم‌گذاری و انسان با زایمان. این خصوصیت هم در موجود غیرزنده نیست. پس تغذیه یعنی داد و ستد با محیط و تولیدمثل یعنی بچه‌دار شدن، دو خصوصیت عمده است که موجود جاندار را از بی‌جان جدا می‌کند و در همه جانداران بدون استثناء مشترک است.

خوب، گفتیم که در آن آبگوشت اولیه، موجودات تک‌یاخته‌ای بوجود آمدند که از محیط خود تغذیه می‌کردند و با نصف شدن تکثیر می‌شدند و بر تعدادشان افزوده میشد. این آغاز زندگی بر روی کره‌ی ما یعنی زمین بود. اندکی این قسمت را مفصل گفتم چرا که شاید این مهم‌ترین واقعه در طول عمر زمین باشد. از این به بعد تکامل همین موجود زنده آغاز شد. اما تکامل یعنی چه؟

باید کمی در این باره حرف بزنم، هرچند ممکن است کمی خسته‌کننده باشد، ولی چاره‌ای نیست و به زودی به حرفهای شیرینتری خواهیم رسید. حرفهایی درباره‌ی انسان، این پدیده‌ی شگرف طبیعت و هنر این دخترک زیبای کار.

۳- تکامل موجودات زنده

آمیب‌ها، اولین موجودات زنده، تک سلولی بودند، یعنی ساده‌ترین موجود زنده، اما در طول زمان با تغییر شرایط محیط زیست، تغییراتی در آنها پیدا شد و بتدریج به موجوداتی پیچیده‌تر و جور واجورتر بدل شدند. حالا دیگر زیست‌شناسان از طریق سنگواره‌هایی که از موجودات ازمیان‌رفته‌ی قدیمی یافته شده اثبات کرده‌اند که ماهیها (منظورم تمام موجودات دریائی

است) از همان موجودات ساده زاده شده‌اند . از ماهیها ، دوزیستان بوجود آمدند که هم می‌توانستند در آب زندگی کنند و هم در خشکی ، و از دوزیستان ، خزندگان . یک شاخه از خزندگان ، پرندگان را بوجود آوردند و شاخه‌ی دیگر پستانداران را . از پستانداران ، موجودات متکامل‌تری که به میمون می‌رسند ، بوجود آمدند و از یک شاخه‌ی میمون‌ها هم انسان اولیه زاده شد . جالب است بدانی که هرچنینی در دورهٔ تکامل خود - یعنی مدتی که در شکم مادر است - همه مراحل تکاملی یعنی از تک سلولی تا موجود عالی را پشت سر می‌گذارد . مثلاً " یک جنین انسان دارای " آبشش " می‌باشد و لابد میدانی که " آبشش " وسیله‌ی تنفس ماهیهاست و انسانها دارای آن نیستند و وجود " آبشش " در جنین نشانه‌ای از اجداد دریائی ماست که حالا بدلیل بی مصرف بودن ، تنها مدت کوتاهی ظهور کرده و از میان می‌رود . یک مورد دیگر هم قدرت پنجه‌ی نوزادان انسان است . نیاکان درخت‌نشین ماینجه‌هایی قوی داشتند و می‌توانستند روی شاخه‌های درختان تاب بخورند و از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر بپرند . حالا یک مرد بزرگ اگر تمرین ژیمناستیک نکرده باشد ده دقیقه هم نمی‌تواند به شاخه‌ی درختی آویزان بماند . پنجه‌هایش آن قدرت را ندارند که وزن او را تحمل کنند . ولی جالب است بدانی یک بچه‌ی یک ماهه با اینکه قدرت انجام هیچ کاری را ندارد می‌تواند به یک میله‌ی نازک آویزان شود و پنجه‌های کوچکش قادرند که وزن بدنش را تحمل کنند ، وقتی خیلی کوچک بودی ، بارها انگشت‌های مرا می‌چسبیدی و من تو را از زمین بلند می‌کردم و هرگز دستت را باز نمی‌کردی . خوب ، همین قدرت پنجه‌ها ، یکی از بقایای نیاکان درخت‌نشین ماست که

چون در زندگی بآن نیازی نداریم کم کم این استعداد در ما تحلیل می‌رود. سیر تکامل موجودات آنقدر طولانی است و این تغییرات آنقدر تدریجی صورت گرفته که تصور زمانی آن برای ما عملی نیست. عمر کوتاه انسان اجازه نمی‌دهد که آدم تصور درستی از میلیون‌ها سال آنطور که شایسته است داشته باشد.

بهر حال من خیال ندارم با توضیحات زیاد در این مورد و نام بردن از سنگواره‌های یافته شده خسته‌ات کنم. بعداً "در دوران تحصیل، همراه با لغات و وقایع خسته کننده‌ای که چون گنه گنه بخوردت میدهند این مطلب را نیز به‌طور مفصل خواهی خواند. من فقط به همین اشاره‌ی کوتاه قناعت میکنم، چون برای هدف اصلی‌ام کافی است. اما اجازه بده یک نکته‌ی دیگر را هم اضافه کنم.

علت اصلی تغییرات در موجودات زنده و گونه‌گون شدن آنها، تغییرات محیط زیست آنها بوده‌است. زیرا هر موجود زنده برای زنده ماندن می‌بایست با محیط خود سازگار میشد و هر کدام که سازگارتر می‌شدند دوام بیشتری می‌آوردند و تغییرات آنها از طریق وراثت به نسل‌های بعدی منتقل می‌شد. و آنها که نمی‌توانستند تغییرات لازم را برای سازگاری با محیط جدید در خود ایجاد نمایند، بناچار نابود می‌شدند.

لابد نام "داروین" طبیعیدان و دانشمند بزرگ انگلیسی به گوشت خورده است. این شخصیت بزرگ علمی همان کسی است که برای اولین بار این مطالب را توضیح داد و تا حدود زیادی به اثبات رساند و راه را برای اثبات کامل

آن باز نمود . هم اکنون از طریق سنگواره ها می توان گونه های بسیار بسیار زیادی از موجودات زنده را که دیگر وجود ندارند باز شناخت . شاید عکس یا فیلمی از " دایناسور " ها ، آن موجودات غول آسا و وحشت انگیز قدیمی که بی شباهت به اژدهای افسانه ای کتاب شاهنامه نمی باشند ، دیده باشی . نسل این حیوان ، میلیون ها سال پیش چون نتوانست با تغییر شرایط محیط خود سازگار شود نابود شد .

بهر حال بعد از قرن ها تکامل موجودات زنده ، پستانداران ، و از یکی از شاخه های آنها میمون ها بوجود آمدند که انواع و اقسام مختلفی یافتند . همین حالا هم اگر به باغ وحش بروی ، میمون های بسیار متفاوتی می بینی که البته نام های متفاوتی هم دارند . از شاخه ای از همین میمون ها خانواده دیگری جدا و بعدها در مسیر تکاملش انسان شد .

۴- کار، مادر انسان

خوب ، حالا رسیدیم به انسان ، این تکامل یافته ترین موجود زنده ی روی کره ی خاکی ما ، صاحب اختیار و آقای جهان . اما قبلا " گفته بودم که مادر انسان ، کار است . لابد حالا می پرسی اگر انسان از میمون تکامل یافته است پس چرا من کار را مادر انسان نامیدم ؟ سؤال بجائی است که جواب میدهم .

هر موجود زنده برای زنده ماندن احتیاج به تغذیه دارد یعنی باید خوراک بخورد . خوراک او همیشه به سادگی در دسترسش نیست و برای بدست آوردن

آن نیاز به انجام کار دارد.

فلان جانور باید در جنگلها بگردد تا میوه‌ی فلان درخت را که برای خوراکش مناسب است بیابد، یا فلان حیوان باید با حیوان دیگر دست‌وپنجه نرم کند تا بتواند از گوشت آن، شکمش را سیر کند. انسان هم در آغاز همین وضع را داشت. راستش را بخواهی امروز هم در نظام بهره‌کشی کم و بیش چنین وضعی دیده می‌شود. آقایانی که در فلان اداره کار می‌کنند در درجه اول هدفش تامین غذاست. بهر حال انسان اولیه هم شکل فعالیتش برای بدست آوردن خوراک خیلی شبیه حیوانات دیگر بویژه میمونها بود. یعنی بدنبال ریشه و میوه‌ی قابل خوردن درختان در جنگلها می‌گشت و یا حیوانات دیگر را شکار می‌کرد. اما این کار دائمی، یعنی در جستجوی غذا بودن، آنطور که در مورد حیوانات دیگر تقریباً "ثابت مانده است در مورد انسان تغییرات عمده‌ای کرده است. مثلاً "یک شیر پر قدرت جنگلهای افریقا همین امروز با تعقیب یک آهو و شکار آن از گوشتش تغذیه می‌کند. شیرهای هزاران هزار سال پیش هم همین کار را می‌کردند و بین آنها و فرزندان امروزی‌شان تفاوت زیادی نیست. هر چه آن شیر بلد بود از طریق غریزه به این شیر هم منتقل شده است. ولی میدانی که شکل کار کردن ما برای تامین غذا هیچ شباهتی به شکل کار پدرانمان که صد سال پیش می‌زیستند ندارد، چهره‌سود به آدمیان نخستین. زیرا ما در طول زندگی خود خیلی چیزها یاد می‌گیریم و تنها به غریزه‌ی خود متکی نیستیم. مادر و پدر ما آموخته‌های

خود را بیا یاد می دهند . خود ما هم در طول زندگی از لحظه‌ی تولد خود چیزها را از راه تجربه می‌آموزیم .

حالا برای اینکه مطلب روشن‌تر شود وضمنّا " از این حالت خسته‌کننده هم درآید خاطره‌ای از خودت ، برایت نقل میکنم .

یادم می‌آید که حدود ده ماه بیشتر نداشتمنی ، یک صندلی کوچک سفید که جلوی آن سینی چوبی کوچولوئی قرار داشت برایت خریدم . فرم این صندلی جوری بود که وقتی روی آن می‌نشستمی نمی‌توانستی در آن بجنبی و به این ترتیب کمی من و نازی را آسوده می‌گذاشتی ! آنروزها تازه لثه‌هایت می‌خارید و هرچه بدستت میدادیم بلافاصله محکم به لثه‌هایت می‌کشیدی . یک روز که زیادی نق می‌زدی ، نازی یک سیب سفت و درشت به دستت داد و تو طبق عادت ، بلافاصله آنرا به دهان بردی . اما چون سطح سیب سفت و لغزنده بود نمی‌توانستی با لثه‌های بی‌دندان آنرا گاز بزنی . چندبار با عصبانیت سیب را به لثه‌هایت کشیدی و بعد بی‌توجه و فقط از روی لجبازی آنرا محکم به سینی جلوی صندلی‌ات کوبیدی . سیب در اثر این ضربه شکاف برداشت و وقتی دوباره آنرا بد دهان بردی توانستی تکه‌ای از آن را با لثه‌ات بکشی . طبعاً " خوشحال شدی ولی این خوشحالی طولی نکشید و بلافاصله نازی سیب را از دستت گرفت و انگشتش را در دهانت فرو برد و با همه‌ی مقاومت و لجبازی‌ایکه کردی آن تکه‌ی کوچک را که در لپت قایم کرده بودی بزور درآورد . وقتی بگریه افتادی سیب درشت و سفت دیگری که البته سالم بود بدستت داد . دوباره همان برنامه شروع شد . یعنی سیب را به دهان بردی و دیدی نمی‌توانی گاز

بزنی. این بار با دفعه‌ی قبل یک تفاوت اساسی داشت چون تو این کار را تجربه کرده بودی. بنابراین دیگر زیاد عصبانی نشدی و وقتی فهمیدی با لثه‌ی بی‌دندان نمی‌توانی سیب را گاز بزنی یاد دفعه‌ی قبل افتادی و با کمک گرفتن از تجربه‌ات سیب را بلند کردی و محکم به سینی جلوی صندلی‌ات کوبیدی و قبل از اینکه نازی بتواند سیب را از دست بگیرد تکه‌ای از آن را در لپت گذاشتی و قورت دادی!

خوب، همین تجربه کردن کوچک و استفاده‌ی آگاهانه از تجربه‌ی قبلی کاری است که هیچ موجود زنده‌ی دیگری قادر به انجام آن نیست. البته بعضی از جانوران پیشرفته، کارهایی می‌کنند ولی تمام آنها متکی به غریزه است و یادگیری در آن وجود ندارد.

در آفریقا نوعی میمون هست که "بابون" نام دارد. یکبار در کتابی عکسهای زیادی از "بابون" ها دیدم. این میمونها کارهای جالبی می‌کنند. مثلاً " برای شکار مورچه و موریانه، جلوی سوراخ مورچه‌ها نشسته و چوب نازکی را که قبلاً پیدا کرده‌اند بدست می‌گیرند. این چوب مثل میل کاموا بافی می‌تواند در سوراخ مورچه‌ها فروبرود. آن را به دهان برده و با آب دهانشان سرتاسر آنرا خیس می‌کنند. سپس چوب را در سوراخ مورچه‌ها فرو می‌برند و بیرون می‌کشند. در اثر این کار تعدادی مورچه به چوب می‌چسبند. آن وقت "بابون" ها چوب را به دهان برده و مورچه‌ها را می‌خورند.

این کار بابونها بسیار جالب است چون در حقیقت از ابزار استفاده می‌کنند. میدانی که استفاده از ابزار یکی از اساسی‌ترین خصایص انسان است.

انسان برای انجام هر کاری ابزار لازمه رامی سازد . ولی یادمان باشد که انسان هم مدتها قبل از آنکه ابزار ساز شود مثل همین " بابون " ها از ابزار موجود در طبیعت استفاده می کرد . مثلاً " اگر سنگ نوک تیزی لازم داشت آنقدر می گشت تا یک چنین سنگی پیدا می کرد . اما مدتی بعد انسان باین نتیجه رسید که لزومی ندارد اینهمه وقت برای یافتن سنگی نوک تیز تلف کند ، بلکه می تواند آن را بسازد ، یعنی سنگ درستی بردارد و محکم به سنگ دیگری بکوبد و از خرد شدن آن بهمین سادگی چندین سنگ نوک تیز بوجود آورد .

این مرحله ، یکی از مهم ترین مراحل زندگی انسان است . همین جاست که انسان از دیگر حیوانات جدایی شود . درست در همان لحظه که انسان نخستین ، این موجود پوزه دراز و پشمالو که قیافه اش خیلی با میمون تفاوت نداشت ، سنگی را به سنگ دیگری کوبید تا ابزار بسازد ، انسان شد و همان وقت هم خواهر کوچولو و قشنگش ، هنر ، متولد گشت . البته در مورد هنر خیلی حرف دارم که به موقع برایت میزنم .

حالا همین قدر بدان که این میمون انسان نما یا انسان میمون نما در اثر کار و نیاز به وسائل کار ابزار آن را می سازد و به موجودی تبدیل می شود که انسان نام دارد و باید آقا و صاحب اختیار زمین و مسلط بر طبیعت شود . بی جهت نیست که انسان را " حیوان ابزار ساز " نامیده اند .

بخش دوم: هنر شکارگران

حالا که مختصرا " به ظهور انسان در زمین اشاره کردم دیگر می توانم از هنر این انسان نخستین مفصلا " حرف بزنم . میدانی که جامعه شناسان دوران زندگی بشر را به دوره های مشخصی تقسیم بندی کرده اند . این تقسیم بندی در حقیقت بر مبنای استفاده آنها از ابزار کارشان است . مثلا " دوران زندگی آدمیان نخستین را "دوران سنگ " می نامند که البته خود به سه دوره ی "پارینه سنگی " ، "میانه سنگی " و "نوسنگی " تقسیم میشود . حالا میخواهم در باره هنر دوره ی پارینه سنگی برایت بنویسم .

اول باید انسان این دوره را شناخت و دانست که از نظر تکامل در چه مرحله‌ای قرار داشت، وضعیت اقتصادی‌اش چه بود و اعتقادات و آداب و رسومش چگونه بود؟ حتماً "برایت مشکل خواهد بود که تصور درستی از انسان اولیه داشته باشی مگر اینکه اوضاع و شرایط او را با انسان امروزی مقایسه کنی و از این طریق به تفاوت فاحش آن پی ببری."

۱- گله‌های انسانی

هرچند دورهٔ پارینه‌سنگی، یعنی دوره‌ای که انسان از سنگ‌تراشیده و خشن بعنوان ابزار کارش استفاده میکرد، در تمام جوامع ابتدائی شناخته‌شده آغاز و پایان همزمانی ندارد، ولی جامعه‌شناسان این دوره را میان شصت و هفت هزار سال تا ده‌هزار سال پیش تخمین می‌زنند.

آدمیان نخستین در این دوره هنوز زیاد با میمون‌ها یعنی پدرانشان فاصله نداشتند ولی با این وجود تفاوت‌های مشخصی هم وجود داشت. میدانی که دست و پای میمون‌ها زیاد با هم فرق نمی‌کند و یک میمون همان‌طور که با دست‌هایش می‌تواند شاخه‌ی درختی را چنگ بزند با پاهایش نیز همین کار را می‌تواند بکند ولی انسان نخستین چون تکامل یافته‌تر بود اعضای بدنش کارهای اختصاصی‌تری انجام میدادند. یعنی پاهایش برای راه رفتن و دویدن آمادگی یافته بود و دست‌هایش برای گرفتن، تغییر ساختمان دست، جدائی شست از سایر انگشتان بطوریکه بتواند در مقابل انگشتان دیگر قرارگیرد، یکی از نقاط عطف تکامل انسان است. این تفاوت را بعنوان نمونه شرح دادم

وگرنه از این نکات زیاد است .

بهر حال ، این انسانها هنوز بصورت گله زندگی میکردند و جامعه شناسان به آنها گله‌های انسانی میگویند . آنها جای ثابتی نداشتند و در غارها زندگی می‌کردند و هر شب در غاری می‌ماندند ، چون لزومی نداشت جای ثابتی داشته باشند . تامین غذایشان از راه جمع‌آوری ریشه‌ها و میوه‌های درختان جنگلی و بوته‌های صحرایی و شکار حیوانات بود . بهمین خاطر این دوره را از نظر اقتصادی دوره‌ی "گردآوری غذا" می‌گویند . یعنی انسانهای آن دوره غذای خود را تولید نمی‌کردند بلکه در طبیعت می‌یافتند . صبح که می‌شد و آفتاب که در می‌آمد چوب و چماقشان را بر می‌داشتند و به‌راه می‌افتادند . به دنبال میوه‌های درختان می‌گشتند ، حیوانات کوچکتر را تعقیب می‌کردند و هر جا هم که شب فرا می‌رسید پناهگاهی می‌جستند و در آن می‌خوابیدند . هر چه می‌یافتند با هم می‌خوردند و "مال من و تو" ای در میان نبود . زندگی‌شان به معنای واقعی جمعی بود . اگر چیزی می‌یافتند مال همه بود و اگر نه ، همه گرسنگی می‌کشیدند . انسان این دوره احتمالاً از طریق صاعقه و آتش گرفتن جنگلها ، آتش را کشف کرد و از آن بهره گرفت . کشف آتش و آتش افروزی یکی از مسائل مهم در تکامل انسان است .

بعدها در " فرهنگ مردم " کشف آتش مثل بسیاری از مسائل واقعی دیگر بصورت افسانه درآمد و بخدایان کوه المپ نسبت داده شد . این افسانه در قرن پنجم پیش از میلاد دستمایه هنرمند بزرگی بنام " آشیل " یا " اخیلوس " قرار گرفت که نمایشنامه معروف " پرومته در زنجیر " را نوشت . در این نمایشنامه

"پرومته" کسی است که آتش را بدون اجازه‌ی "ژئوس" خدای خدایان می‌دزدد و راه استفاده از آن را به انسان می‌آموزد. ازاینکار ژئوس به خشم می‌آید و او را در کوهی به بندمی‌کشد و عقابی را بروی می‌گمارد تا هر روز جگر او را بامنفارش بکند، عقاب این کار را انجام می‌دهد و هر شب به اراده‌ی ژئوس، پرومته دوباره صاحب جگر می‌شود و باز، عقاب آنرا می‌درد.

اگر روزی درباره‌ی هنر یونان باستان چیزی برای بنویسم مفصلاً "در این باره حرف خواهم زد.

۲- جادو

آدمیان نخستین دوره‌ی پارینه‌سنگی از نظر اعتقاد، هنوز تا مذهب هم بسیار فاصله داشتند. نه به خدائی ایمان داشتند و نه به نیروهای برتری در طبیعت. انسان اولیه راه درازی در پیش داشت تا به مرحله‌ای برسد که تصوراتی مثل دنیای دیگر و نیروهای نیک و بد را خلق کند. ذهن او هنوز تنها به زندگی روزمره‌اش وابسته بود و جز به تامین خوراک و فرار از شرحیوانات وحشی به چیز دیگری فکر نمی‌کرد و احتیاجی هم نداشت که چنین تصوراتی را بیافریند.

زیرا میدانی که سرچشمه‌ی همه‌ی اینگونه تخیلات و تصورات احتیاج به آنهاست. ولی همین انسان به جادو معتقد بود. باید بدانی که این جادو هیچ ربطی به ادیان و مذاهب که بعدها مطرح می‌شوند ندارد. چون درهمه‌ی ادیان اعتقاد به دنیای دیگری غیر از همین دنیای ملموس و قابل درک ما

وجود دارد و یک سری مراسم خاص هم برای خوشایندخدایان انجام میشود . هر دینی را که در نظر بگیری ، از بودائی گرفته تا اسلام یا ادیان بسیار بسیار کوچکتر دیگر ، این دو خصوصیت را دارند ، یعنی اعتقاد به دنیائی دیگر و انجام مراسم خاص در همین زمینه . ولی جادو هیچیک از این دو ویژگی را نداشت ، یعنی اصلاً "دین یا مذهب بحساب نمی‌آمد . بلکه کاری بود که کاملاً " جنبه‌ی عملی داشت .

انسان اولیه برای تامین خوراک خود به شکار می‌پرداخت و پیدا است که اگر کمی تنبلی میکرد یا قدرت بدنی کمی داشت ، نمیتوانست در شکار موفق باشد و از گرسنگی می‌مرد . این انسان بدقت شکار خود را می‌شناخت ، مسیر رفت و آمد گله‌های شکار را می‌دانست و راههای ابتدائی و ساده‌ای هم برای بچنگ آوردن آن به کار می‌بست ، مثلاً " یکی از روش‌های شکار دسته جمعی گاوه‌ای وحشی این بود که مسیر مهاجرت آنها را قیلاً " می‌دیدند . بعد در جایی که راه تنگ میشد و یک سمت آن پرتگاهی قرار داشت مقدار زیادی چوب می‌ریختند . وقتی گاوها به آنجا می‌رسیدند این انسانهای اولیه چوب‌ها را آتش می‌زدند و با چماق‌هایشان به گاوها حمله میکردند و آنها که در محاصره‌ی آتش قرار گرفته و راه گریزی جز بطرف پرتگاه نداشتند ناچار سقوط کرده و کشته می‌شدند . آدمیان نخستین تمام تلاششان را برای پیروزی در شکار به کار می‌بردند زیرا زنده ماندنشان بسته به موفقیت در شکار بود .

خوب ، شرط اول موفقیت در شکار ، داشتن ابزار لازم و قدرت بدنی کافی بود . ابزاری که آدمیان نخستین داشتند بیشتر تبر و چکش‌های سنگی

بود و گاهی هم چوب و استخوان حیوانات .

علاوه براین ، این آدمیان نخستین که مغز تکامل یافته‌تری نسبت به جانداران دیگر داشتند به جادو نیز معتقد شدند . یعنی اعتقاد یافتند که اگر حیوانی را روی دیوار غاری نقاشی کنند و این نقاشی را با پرتاب نیزه و سایر ابزارشان بکشند موفقیتشان در شکار واقعی بیشتر خواهد شد . دو تصویر از گاومیش‌هایی که با چند زوبین در پشت دیده میشوند برایت کپی کرده‌ام (تصاویر شماره‌ی ۱ و ۲) . این دو تصویر که شاید هنرمندانه‌ترین نقاشی‌های غار میباشند کاملاً " طرز تلقی جادویی از هنر را نشان میدهند . پس علاوه بر قدرت بدنی و مهارت در عمل و داشتن ابزار لازم ، انسان‌های این دوره ، یک حربه یا وسیله‌ی دیگر هم برای پیروزی در شکار خلق کردند . این حربه‌ی جدید جادو بود .



تصویر شماره (۱)

تصویر شماره (۲)

دو گاومیش بازوبین‌هایی
در پشت
(نقاشی غار)



۳- قدرت جادوئی هنر

به نکته‌ای که پیش از این اشاره کردم خوب توجه کن زیرا یکی از مهم‌ترین مسائل در تاریخ تکامل بشر و همچنین در تاریخ تکامل هنر است. گفتم که این انسان اولیه باور داشت که ترسیم یک حیوان دارای یک قدرت جادوئی است و اگر حیوانی را نقاشی کند و به آن حمله‌ور شود فردا که با حیوان واقعی روبرو خواهد شد موفقیت بیشتری خواهد داشت.

حالا شاید فهمیده باشی که چرا من کار را مادر انسان و هنر نامیدم، می‌بینی که هنر هم در ارتباط با کار یعنی تلاش برای تهیهٔ خوراک بوجود آمد.

پس بخاطر داشته باش که هنر با یک قدرت جادوئی پیوند داشت که شاید امروز هم همین قدرت جادوئی هنر باشد که هنرمند را قادر می‌سازد با نا-پاکی‌ها مبارزه کند و از پاکی‌ها دفاع نماید. البته میدانی که رابطه‌ی هنر با جادو، از نیاز انسان نخستین سرچشمه گرفته است، حال آنکه ما آنرا چیزی کاملاً تخیلی و غیر واقعی میدانیم. همین امروز هم قبایلی در جهان زندگی میکنند که از نظر مرحله‌ی تکاملی تقریباً "شبه همان انسان‌های اولیه هستند. اتفاقاً" آنها هم هنری کاملاً "مشابه هنر آدمیان نخستین دارند و به نیروی جادوئی هنر معتقدند. بسیاری از هنرشناسان و جامعه‌شناسان از این قبایل دیدن کرده‌اند و گزارش‌های جالبی از کارهای آنها و هنرشان نوشته‌اند. مثلاً یکی از آنها گزارش میدهد که یکی از قبایل سرخپوست آمریکا، باور دارند که اگر از گاوهای وحشی نقاشی کنند این گاوها از بین رفته و تعداد آنها کم میشود.

تا چند سال پیش در همین تهران خودمان مراسم زشتی وجود داشت بنام " عمرکشون " . مردم عامی و متعصب ، روز مرگ " عمر " خلیفه مسلمین را جشن می گرفتند . آنها در این جشن ، آدمکهای پارچهای از عمر می ساختند و آنها را در کوچه ها آتش می زدند . این نوع انتقامجوئی که به شکل های دیگری هنوز حتی در پیشرفته ترین جوامع بشری وجود دارد ، بی شباهت به طرز تلقی انسان نخستین از تاثیر جادوئی هنر نیست ،

بهر حال ، هدف من این است که تو را قانع کنم تا بدانی هنر مستقیما " در ارتباط با کار به وجود آمد و وسیله ای کاملا " عملی برای تهیه ی خوراک بود . حالا اگر این حرف را قبول کنی خودت می فهمی که عقیده ی بعضی از هنرمندان امروز که هنر را وسیله ی لذت بردن و بازیچه می پندارند چقدر از هنر واقعی و علت وجودی آن دور است و چه اندازه تا سفاک و راست که انسان بعد از گذشت هزاران سال علت وجودی هنر و نیاز به آن را فراموش کند و از این وسیله ی رهائی بخش بازیچه ای برای سرگرمی و لذت بردن بسازد ، در صورتیکه می داند انسان اولیه هنر را بعنوان ابزار قاطع و دقیقی برای پیروزی در شکار و در نتیجه زنده ماندن و دوام آوردن خود بکار می برده است .

خوشبختانه در تمام طول تاریخ هنر و همین امروز هم این ویژگی اصلی هنر از میان نرفته و همواره هنرمندان شایسته و بزرگی بوده اند که آن را وسیله ی پیشرفت و آزادی انسان ساخته اند . در حقیقت تاریخ واقعی هنر چیزی نیست جز ردیابی تکامل همین هنری که از آدمیان نخستین آغاز گشته و در مسیر راستین خودش تا امروز ادامه یافته است . وگرنه هنر بازیگوشانه و سرسری

که هدفی جز وقت‌گذرانی یک عده شکم‌سیرو بیکاره ندارد، چیزی جز شاخه‌های کوچک و بی‌باری نیست که گهگاه بر تنه‌ی این درخت تناور و بارآور که هنر نامیده میشود روئیده و خشکیده است.

۴- نقاشی غارها

مثل اینکه سرانجام به خود هنر رسیدیم. بله، حالا باید در باره‌ی قدیمی‌ترین آثار هنری که برای ما شناخته شده است بپردازیم؛ هنری که انسان دوره‌ی پارینه‌سنگی در درون غارها بوجود آورد و هنوز هم مقداری از آنها موجود است و باعث اعجاب میشود. اما قبل از پرداختن به نقاشی غارها لازم است نکته‌ی مهم دیگری را بگویم. میدانی که هنر هم مثل هر رشته‌ی دیگر فعالیت انسان، دارای اصطلاحات و لغات خاص خود میباشد که برای فهم کامل هنر باید آنها را دانست. من سعی میکنم حتی‌الامکان از آوردن این‌گونه لغات بویژه لغات و اصطلاحات خارجی که بسیار در هنر معمول است پرهیز کنم، ولی گاهی بناچار باید از آنها بهره بگیرم. زیرا غیرممکن است بدون استفاده از آنها بتوان مطلب را آنطور که شایسته است بیان نمود. بنابراین ضمن کم بکار بردن آنها میکوشم که این کار جنبه‌ی تعصب‌آمیز نگیرد و هر جا لازم است از آنها استفاده کنم و یک حد معقول و منطقی را حفظ نمایم. بنابراین، فرض میکنم که تا وقتی این نوشته برایت قابل استفاده شود کتاب‌های زیادی خواهی خواند و مقدماتی را خواهی آموخت و با معلومات بیشتری به خواندن این دفتر خواهی پرداخت.

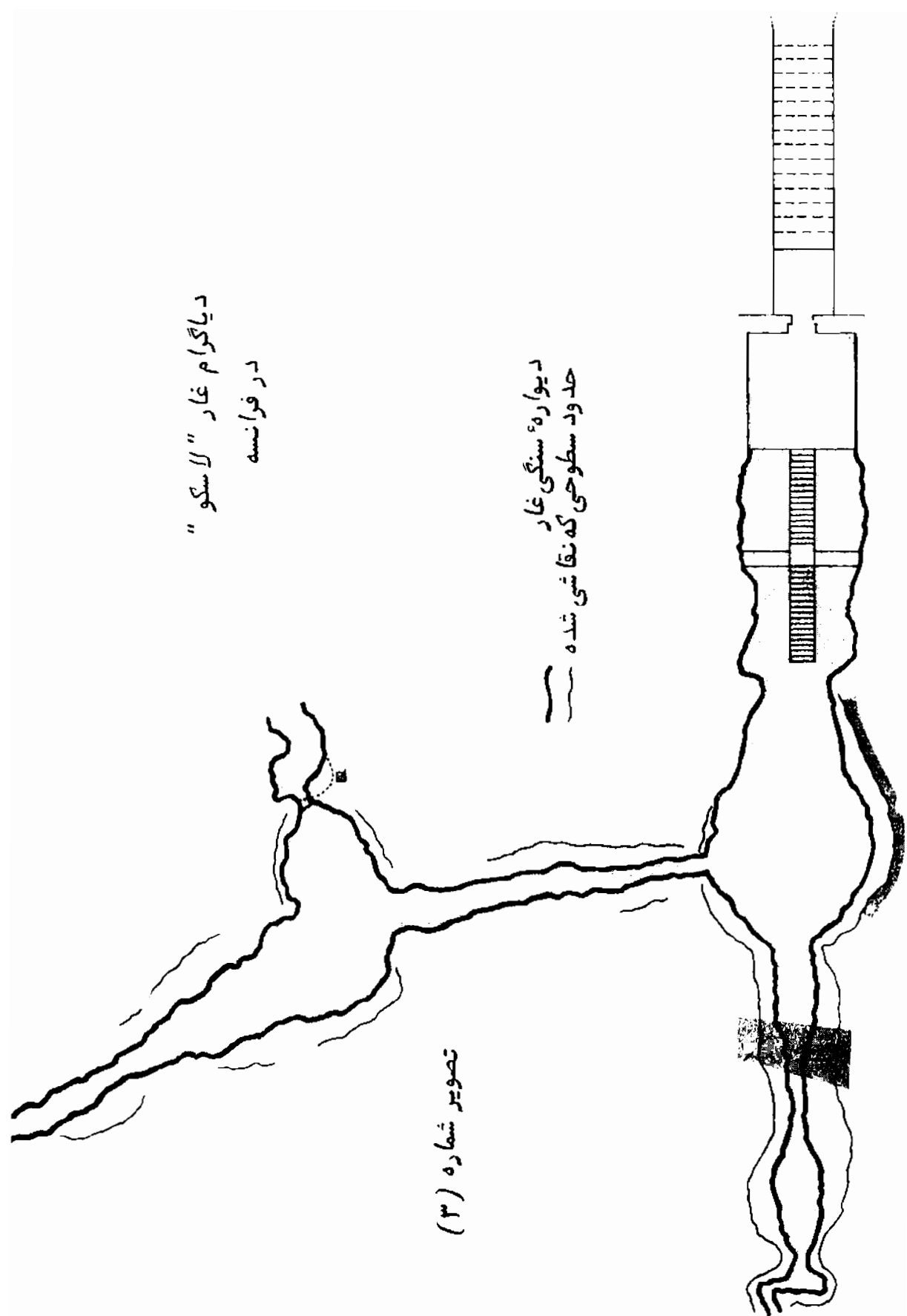
پس باهم راه بیفتیم و در پیچ و خم‌های تاریک غارهایی که هنوز هم در اسپانیا و فرانسه تعدادی از آنها باقی است بدنبال کارهای اعجاب‌انگیز هنری پدرانمان بگردیم .

اگر روزی باین آرزو برسیم یعنی با هم بدرون یکی از این غارها برویم خیلی چیزها خواهیم آموخت، ولی تا آن روز نمیتوانیم دست روی دست بگذاریم . بنابراین من هر چه در کتابها در این باره خوانده‌ام و عکس‌ها و فیلمهایی که در این زمینه دیده‌ام برایت تعریف میکنم .

این غارها شکافهایی پر پیچ و خم و بسیار درازند در دل کوهها و یا در حفره‌هایی که در زمین ایجاد شده‌اند و عبور از آنها ساده نیست . گاهی راه بقدری تنگ میشود که انسان به سختی می‌تواند از آن عبور کند و گاهی به اتاقکها و سالنهایی میرسیم که آب از کف آنها عبور میکند .

طرحی از یک غار را برایت کپی کرده‌ام "تصویر شماره ۳" . نام این غار "لاسکو" است و در فرانسه قرار دارد . غار لاسکو بسیار بزرگ و پر پیچ و خم میباشد .

بهرحال ، این غارهای قدیمی با دیواره‌های سنگی‌شان در دل تاریک خود چیزهایی را از گزند باد و باران و دیگر عوامل طبیعی محفوظ داشته‌اند که امروزه برای یک هنرشناس یا برای افرادی مثل من و تو ، شیفته‌ی هنر ، یکی از گرانبهاترین آثار هنری هستند . اگر چراغ قوه‌ای بدست بگیریم و در این غارهای عجیب بگردیم در گوشه و زوایای تاریک این دیواره‌های سنگی به تصاویر زیبائی از حیوانات بر می‌خوریم که هزاران سال پیش پدران بیابان‌گرد



دیوگرام غار "لاسکو"
در فرانسه

دیواره سنگی غار
حدود سطوحی که نقاشی شده

تصویر شماره (۳)

ما با قدرت خلاقه‌ای آنها را ترسیم کرده‌اند ، این تصاویر در زوایای تاریک غارها نقاشی شده‌اند ، جایی که انسان براحتی نمی‌تواند آنها را بباید و در بعضی موارد تا نور چراغ با زاویه‌ای مخصوص به آن نتابد دیده نمی‌شود .
نمیدانم منظورم را متوجه شدی یا نه ، خودت می‌توانی این کار را آزمایش کنی . اگر با صابون روی دیوار گچی اتاق جمله‌ای بنویسی این جمله را فقط از زاویه ویژه‌ای می‌توانی بخوانی یعنی از هر جا که در اتاق بایستی آن را نمی‌بینی بلکه باید جایی بایستی که نور به آن بتابد و بعد به چشم تو بخورد وگرنه آن جمله را نخواهی دید .

بله ، در این غارها ، آدمیان نخستین با صبر و حوصله و پشتکار و با وسایل ابتدائی نقاشی و بکمک یک مشعل فروزان ساعتها زحمت می‌کشیدند و در نقاطی دور از دسترس و دید ، این تصاویر زیبا را از چیزهایی که به خوبی می‌شناختند یعنی شکارهایشان ، می‌کشیدند .
حالا باید با همین مختصر ، سئوالهایی برایت پیش آمده باشد که به یکیک آنها پاسخ خواهم گفت .

۵- نمایشگاه مخفی

شاید اولین سؤال این باشد که چرا این نقاشیهای زیبا در زوایای تاریک و دور از دسترس غارها کشیده شده‌اند و چرا این غارها به یک نمایشگاه مخفی شباهت دارند ؟ این سؤال بسیار جالبی است که جوابش کاملاً " روشن است .
اگر یادت باشد علت بوجود آمدن این هنر را برایت شرح دادم و گفتم که

بدلیل اعتقادی که آدمیان نخستین به قدرت جادوئی هنر داشتند برای پیروزی در شکار، کشیدن تصویر حیوانات را ضروری می دانستند. پس هدفشان از این کار تزئین و قشنگ کردن غار یعنی محل زندگی شان نبوده است. از روی بیکاری و تفریح هم این کار مشکل و وقت گیر را انجام نمی داده اند. بلکه صرفاً "در ارتباط با شکار یعنی تنها شکل فعالیت برای زنده ماندن شان، این کار را می کردند و آن را مفید می دانستند.

انسان اولیه وقتی سنگ تیزی می ساخت هدفی را مورد نظر داشت یعنی می خواست با این سنگ حیوانی را بکشد یا پوست جانوری را بکند. وقتی در جایی کمین کرده و انتظار می کشید هدفش وقت گذرا نی نبود، بلکه در کمین جانوری بود که امکان داشت از آنجا بگذرد و شکم گرسنه ی او را سیر نماید. بهمین ترتیب وقتی تصویر آهوئی را بر گوشه ی تاریک غاری با همان وسائل ابتدائی اش نقاشی می کرد هدفی کاملاً "عملی داشت نه ایجاد نمایشگاهی برای عرضه ی نقاشیهایش. میدانی که محیط غارها و بویژه قسمت های تاریک و پیچ و خم دار آن، جاهای بسیار پر رمز و راز است و شکی نیست که در چنین جاهائی هنوز هم تخیل انسان برانگیخته می شود و گاهی در اثر حالتی که در این قبیل مکانها به انسانها دست میدهد ممکن است آدم، اعتقادات عجیب و غریبی پیدا کند که در حالت عادی هیچوقت به آنها فکر نخواهد کرد. بنابراین انسان اولیه که به یک چیز تخیلی و غیر واقعی مثل جادو اعتقاد داشت برای تاثیرگذاری بیشتر آن به جاهائی پناه می برد که بیشتر با این تخیل سازگار باشد و طبیعی است که زوایای تاریک غارها بیشتر او را

به قدرت جادوئی هنرش معتقد میساخت چرا که برای مدتی از دنیای روشن واقعیت بدور میافتاد و در تاریکی غارها نسبت به اعتقادش باور بیشتری می یافت .

شاید بهمین دلیل بود که انسان نخستین این اعتقاد را هم یافت که هرچه این نقاشیها در قسمت های دور افتاده تر غارها ترسیم شود تاثیر جادوئی بیشتری خواهد یافت بویژه که نقاشی کردن در آن قسمتها بسیار مشکل تر و پر زحمت تر از قسمتهای دیگر بود که همین ، خود باعث میشد که او را بیشتر به عقیده اش معتقد کند . یکی از دلایل دیگری که نشان می دهد این انسان به هیچ وجه ، از کاری که میکرد جنبه ی تزئینی آن را مورد نظر نداشت این است که او در اکثر موارد نقاشیها را روی هم می کشید . مثلاً ، امروز گاوی را در گوشه ای ترسیم می کرد و چند روز بعد بر روی همان تصویر ، عکس گوزنی را می کشید ، درست انگار نقاشی قبلی اصلاً " وجود نداشت ،

خوب ، اگر هدف او زیبا کردن غارش بود نباید این کار را میکرد چون جا به اندازه ای کافی داشت . ولی همانطور که گفتم او هنوز از هنر برای لذت جوئی استفاده نمی کرد و وقتی یک نقاشی را تمام می کرد عملاً " دیگر با آن کاری نداشت چون آن نقاشی به اعتقاد وی تاثیر جادوئی خود را گذاشته بود و دیگر بدرد نمی خورد .

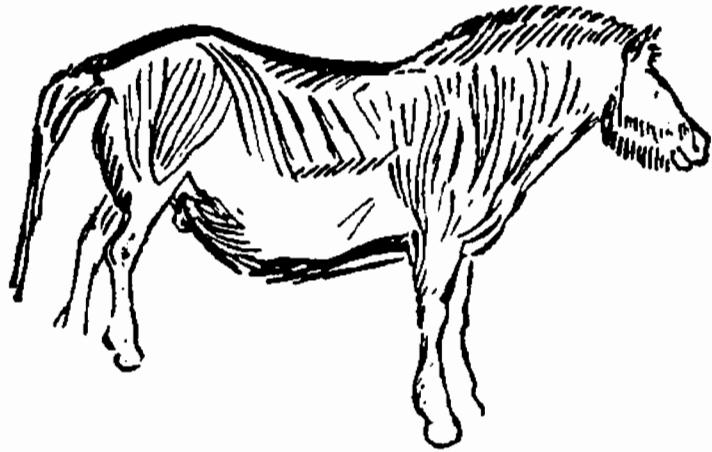
۶- شیوه‌ی نقاشیهای غار

لابد سؤال بعدی‌ات این خواهد بود که این نقاشی‌ها با چه شیوه‌ای کشیده شده‌اند. یعنی سبک آنها چیست؟ شاید اسامی خارجی زیادی‌کنشان دهند. سبکهای مختلف هنری هستند به گوشت خورده باشد. میدانی که این لغات به دلائل خاصی برای این شیوه‌ها انتخاب شده‌اند و اکثر آنها هم توسط هنرشناسان ایرانی بفارسی ترجمه شده‌اند که بعضی از این لغات فارسی کاملاً "رسا و بعضی نارسایند، بهمین دلیل در ایران هم این لغات بیشتر به همان صورت خارجی‌اش بکار می‌رود و این درست همان موردی است که ناگزیرم گهگاه از آنها استفاده کنم. اگر به نقاشی‌هایی که برایت کپی کرده‌ام با دقت نگاه کنی، متوجه خواهی شد که این تصاویر خیلی شبیه اصل خود هستند. ماموت و اسبی که تصویر شده خیلی زیاد شبیه خود این حیوانات در طبیعت است (تصاویر ۴ و ۵). البته باید توجه داشته باشی که نقاشی‌هایی که برایت کپی کرده‌ام فقط طرح ساده‌ای از نقاشی اصلی هستند. وگرنه خود نقاشیهای غار رنگی و با سایه روشنهای زیباست که بسیار به حیوان اصلی شبیه است. هنرمند آن دوره رنگ لازم را از گل اخری سرخ و زرد می‌ساخت.

به این معنی که قطعات گل اخری را می‌سازید و بصورت پودر درمی‌آورد. گاهی این پودر را با قطعه‌ای نی روی نقاشی فوت میکرد و یا احتمالاً آن را بایه و چربی حیوانات مخلوط کرده، از آن ماده رنگی می‌ساخت. احتمالاً شستی رنگش استخوان پهنی بود و قلم مویش قطعه‌ای چوب باموی زبر حیوانات.

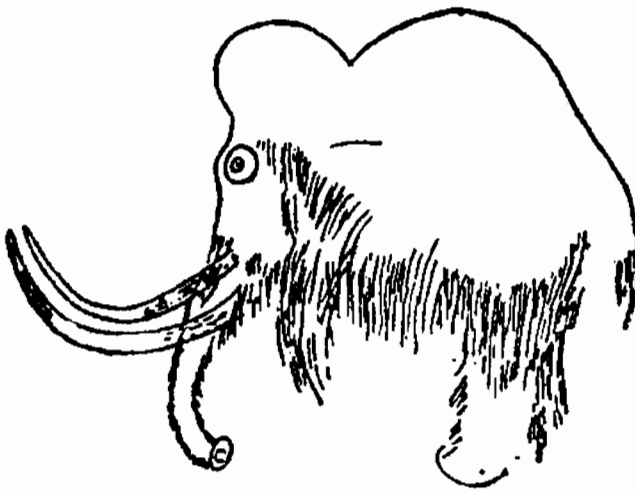
تصویر شماره ۴

اسب - نقاشی غار



تصویر شماره ۵

ماموت - نقاشی غار



این شیوه را "طبیعت‌گرائی" یا بقول فرانسویها "ناتورالیسم" مینامند. یعنی نقاشی‌ای که شبیه اصل خودش در طبیعت باشد.

بنابر این، شیوه‌ی نقاشی آدمیان نخستین در دوره‌ی پارینه سنگی "طبیعت‌گرائی" بوده‌است. اما دلیل آن چیست؟ میدانیم که سبک‌های هنری به دلخواه این و آن بوجود نمی‌آید و ضرورتی، خارج از خود هنر تعیین‌کننده آن است. در باره این ضرورتها بعداً "حرف خواهم زد.

گفتم که انسان اولیه برای موفقیت در شکار باید شکارچی قابلی میبود، شکارش را خوب می شناخت ، مسیر مهاجرتشان را می دانست و شگردهای آنها را در حمله و فرار می شناخت وگرنه در عمل موفق نمی شد . این انسان که چشمهائی به مراتب قوی تر و حساس تر از انسان امروز داشت هرچه میدانست ، همان بود که میدید و لمس میکرد . هنوز مغزش آنقدر تکامل نیافته بود که از چیزهای دیده شده ترکیبات جدیدی بسازد . هنوز فاصله ای میان چیزهای دیده شده و چیزهای دانسته شده اش وجود نداشت . منظورم این است که او فقط همان چیزهائی را که می دید می شناخت . در صورتیکه ما خیلی چیزها را می شناسیم که اصلا " قابل دیدن نیست . مثلا " ما از نیروی جاذبه ی زمین آگاهیم ولی آنرا نمی بینیم بلکه از طریق اثراتش به آن پی میبریم .

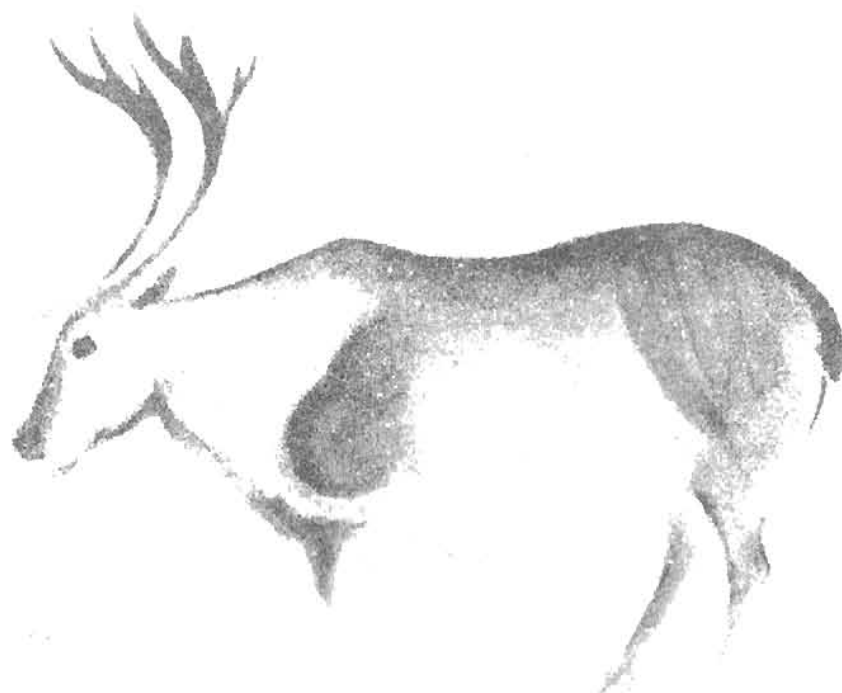
خوب ، این انسان که هر چه می دانست تقریبا " همان چیزی بود که می دید چه دلیل داشت که وقتی دست به نقاشی می زد شیوه ی دیگری جز "طبیعت گرائی" داشته باشد ؟ برای او طبیعت گرائی عادی ترین شیوه برای ترسیم بود . اما دلیل دیگر اینکه ، همین انسان با آن اعتقاد به جادو این اعتقاد را هم یافته بود که هرچه بیشتر تصاویرش به اصل خود شبیه باشد کارآئی و تاثیر جادوئی هنرش بیشتر می شود ، یعنی گاوی را که ترسیم میکند هر قدر به گاو واقعی بیشتر شباهت داشته باشد ، موفقیتش در شکار بیشتر خواهد شد و بنابراین می بینیم که تمام تصاویری که انسان عصر پارینه سنگی کشیده است با شیوه ی طبیعت گرائی است و گاهی در این کار بقدری استادی نشان داده که باعث اعجاب میشود ولی گاهی هم چون قدرت تکنیکی اش کم

بوده نتوانسته است آنطور که دلش می‌خواست تصویرش را شبیه به واقعیت بکشد. همین‌جا لازم است یک نکته‌ی مهم را تذکر بدهم. این طبیعت‌گرایی از نظر بینش هنری یا جهان‌بینی هنری هیچ شباهتی به طبیعت‌گرایی بعداز رنسانس اروپا در نقاشی ندارد.

تنها علت نامگذاری شیوه هنری آدمیان عصر پارینه‌سنگی شبیه بودن تصویر به اصل است. یعنی یک نامگذاری ظاهری است و گرنه اگر بخواهیم عمیق‌تر به آن بنگریم و از نظر نگرش و جهان‌بینی هنری آنرا بسنجیم بیشتر واقعیت‌گرا می‌باشد یعنی رئالیستی است. زیرا انسان اولیه از طریق شبیه‌تر کشیدن تصویرش با اصل سعی دارد به واقعیتی که می‌شناسد نزدیک‌تر شود و هدف و کاربرد مشخصی هم مورد نظرش است. مگر واقعیت‌گرایی چیست؟ همین، هرچه بیشتر نزدیک شدن به واقعیت و داشتن هدف و مقصودی برای بهتر زیستن.

اما چون واقعیتی که اومی‌شناسد تا حدودی سطحی و محدود است کار هنری‌اش از نظر ظاهر یعنی از نظر شیوه‌ی ترسیم طبیعت‌گرایانه است نه از نظر اندیشه یا جهان‌بینی هنری. پس بهتر است برای پرهیز از اشتباه آن را شیوه‌ی "طبیعت‌گرایی نخستین" بنامیم.

تمام نقاشیهای غار بشیوه "طبیعت‌گرایی نخستین" است. تصویری از یک گوزن با سایه روشن بسیار زیبا و از یک اسب برایت‌کپی کرده‌ام (تصاویر ۶ و ۷). این اسب بنام "اسب چینی" معروف است چون شیوه‌ی کشیدن آن بیشتر شبیه به نقاشیهای طبیعت‌گرایانه و خطاطی چینی در دوران شکوفائی آن هنر



تصویر شماره (۶)
گوزن - نقاشی غار

در قرون وسطی است .

همانطور که گفتم تمام نقاشیهای غار از حیوانات است . حیواناتی مثل ماموت ، گاو وحشی ، گوزن ، اسب ، گراز و گرگ . ولی یکی دو استثنا هم وجود دارد ؛ یکی دو تصویر از انسان . در غار "لاسکو" تصویری از یک مرد در حال افتادن کشیده شده است (تصویر ۸) . این تصویر بین تصویری از یک گاو وحشی و یک کرگدن نقش شده است . همچنانکه پیداست شیوه کشیدن آن طبیعت گرایانه نیست . پرندهای هم که در این نقاشی دیده میشود همین وضع را دارد .

در مورد این تصاویر بحثهای زیادی شده است ولی من حرف قانع ...



تصویر شماره (۷)
اسب چینی - نقاشی غار



تصویر شماره ۸ - نقاشی غار

کننده‌ای نشنیده‌ام . چرا سبک نقاشی این انسان با نقاشی حیوانات متفاوت است؟ آیا نقاش می‌خواهد خود را از حیوانات دیگر جدا و مشخص کند؟ آیا می‌ترسد که اگر تصویر خود را شبیه به خودش بسازد بر اثر قدرت جادوئی هنر صدمه ببیند؟ اگر اینطور است چه اجباری دارد تصویری از خود بکشد؟ یا شاید اصلاً " این تصویر بعدها توسط کسی که از این غار دیدن کرده، کشیده شده است؟

بهر حال هیچ عجله‌ای برای پاسخ دادن به این سئوال‌ها نداریم . طاقت انسان زیاد است . باید باز هم صبر کنیم تا شواهد و قرائن دیگری یافت شود تا بر مبنای واقعیات این تصویر را تفسیر کنیم نه بر مبنای تخیل .

نقاشی دیگری که خیلی ایجاد بحث کرده است ، تصویری است از یک جانور عجیب و مختلط که در "تروافرر" در سلسله جبال "پیرنه" وجود دارد

(تصویر ۹) . این تصویر بنام "جادوگر" معروف است .

همانطور که می بینیم پنجه‌ی دستپایش از خرس ، شاخش از گوزن ، دمش از کرگ ، ریشش از مرد و بدنش از شیر گرفته شده است .
این تصویر هم مورد تعبیر زیادی قرار گرفته است . یکی از تعبیرهای این است ، که این تصویر شکارگری را که با استفاده از شاخ و پوست حیوانات خود را استتار کرده است نشان میدهد . ما میدانیم که آدمیان نخستین برای نزدیک شدن به شکار گاهی از این شیوه استفاده میکردند ، ولی اینکه این تصویر نشان دهنده‌ی آن باشد جای حرف دارد . در این مورد نیز صبر کردن و به تحقیقات بیشتری پرداختن ، بهتر از اظهار نظر کردن است .



جادوگر - نقاشی غار

۷- لذت زیبایی شناسی

باز ناچارم یک اصطلاح بسیار معروف هنری دیگر را بکار ببرم. این اصطلاح "زیبایی شناسی" یا به زبان خارجی "استتیک" است. انسان وقتی با یک اثر هنری روبرو می شود ممکن است از آن خوشش بیاید و در این صورت لذت خاصی به او دست میدهد. فکر میکنم این مسئله روشن تر از آن است که احتیاجی به دلیل داشته باشد.

خودت حتماً "بارها از شنیدن ترانه‌ای یا دیدن یک تابلوی نقاشی یا یک فیلم قشنگ کارتون در تلویزیون لذت برده‌ای. این لذت همان لذت زیبایی شناسی است.

اما منظور من فقط لذتی نیست که بیننده یا شنونده‌ی یک اثر هنری احساس میکند بلکه لذتی است که خود هنرمند یعنی آفریننده‌ی آن اثر هنری از کارش می برد. برای توضیح بیشتر یادآوری می کنم که هرچند این لذت صرفاً "خاص هنر است ولی در زمینه‌های خلاقه‌ی دیگر هم شکل دیگری از آن وجود دارد. مثلاً "یک دانشمند یا فیلسوف وقتی سالها وقت صرف میکند و در رشته‌ی مورد علاقه‌اش به مطالعه می پردازد و بعد از کوشش بسیار، ناگهان یکی از قوانین طبیعت را کشف می کند، مسلماً "از این موفقیتش لذت به او دست میدهد. البته من دانشمند یا فیلسوف نیستم که این لذت را تجربه کرده باشم ولی بسیاری از آنها از این احساس خود حرف زده اند.

لابد شنیده‌ای که ارشمیدس وقتی در خزینه‌ی حمام به قانون سبک شدن

اجسام در مایعات پی برد، چنان خوشحال شد که لخت مادرزاد از حمام بیرون پرید و فریاد زد "یافتم، یافتم".

همینطور وقتی یک نجار که میزی می سازد اگر آنطور که دلش می خواهد آن را درآورد، مسلماً "احساسی از لذت باو دست میدهد. این لذت درمورد کارهای ساده تر هم می تواند وجود داشته باشد ولی در شرایطی که ماشین (ابزارکار) در دست گروهی محدود قرار گیرد و ثمره زحمت کارگران نصیب این گروه شود، راستش جای شک دارد که در چنین شرایطی کارگر از کارش لذت ببرد. ولی بهر حال اصل مسئله بر جای خود باقی است. یعنی اگر یک کارگر ساده هم در شرایط غیر اجباری و مناسب کار کند حتماً "از محصول کارش لذت خواهد برد. حتماً" متوجه هستی که این لذت هائی که یادآوری کردم همان لذت زیبایی شناسی که در هنر وجود دارد نیست بلکه شکل دیگری از آن است که برای روشن شدن مطلب نقل کردم. راستی آدمی مثل من که قبلاً "گفتم آنها که در هنر فقط به دنبال لذت میگردند در اشتباهند، چرا حالا به این تفضیل از لذت هنری حرف می زنم؟ جواب روشن است. لذت بردن یا لذت دادن هدف هنر نیست، ولی این لذت وجود دارد و از ویژگی های یک هنر کامل و سالم است.

خوراک خوشمزه خوردن در انسان ایجاد لذت میکند و آدم از خوردن آن خوشش می آید. ولی آیا از غذا خوردن تنها هدف، لذت بردن است؟ بهیچوجه. هدف از غذا خوردن تامین انرژی و رساندن کالری و ویتامین ها و دیگر مواد لازم به بدن است تا انسان زنده بماند و فعالیت کند. ولی طبعاً "

اگر غذا خوشمزه باشد لذت هم به همراه دارد و غذای خوب، آن است که هم مقدار کالری و ویتامین هایش به اندازه‌ی کافی باشد و هم خوشمزه و لذتبخش باشد.

وقتی کسی تشنه باشد یک لیوان آب خنک برایش بسیار گواراست ولی فرض کنیم آب خنک گیرش نیاید. چکار میکنند؟ طبعاً "آب گرمی که خوشمزه و دلخواهش نیست می نوشد یعنی از لذت بردن در مقابل تامین نیاز بدنش چشم می پوشد. پس هدف از نوشیدن آب تنها لذت بردن نیست بلکه در درجه‌ی اول تامین آب لازم برای بدن است. شاید این مثالها زیاد جالب نباشد ولی تا حدودی روشن‌تر منظورم می باشد. هنر هم خوراک معنوی انسان هاست. فکر و ذهن و احساسات انسان نیاز به این خوراک دارد و با تامین آن، لذت هم می برد.

پس هدف از هنر لذت بردن نیست هرچند لذت زیبایی شناسی در آفرینش هنر وجود دارد. آن انسان نخستین هم که در غارها براساس باورهای خود نقاشی میکرد مسلماً "از کار خود لذت میبرد. وقتی حیوانی را ترسیم میکرد و کاملاً "شبهه اصل بود از این عمل احساس لذت زیبایی شناسانه به او دست می داد. این لذت دودلیل داشت، یکی موفقیت در کاری که میخواست انجام دهد و دیگر نتایجی که این موفقیت برایش به همراه داشت. حالا که درباره‌ی لذت زیبایی شناسی صحبت کردم بهتر است که درباره‌ی خود زیبایی هم چند کلامی بنویسم. وقتی چیزی برای مان لذت بخش باشد صفت "زیبا" را برای آن بکار میبریم. یعنی آنچه را که در ما ایجاد لذت می کند زیبا می نامیم.

ولی این زیبایی در همه‌ی دوران‌ها و برای همه‌ی افراد ثابت و معین نبوده است. همین امروز ممکن است ما چیزی را زیبا بدانیم که اصلاً " برای پدرانمان خوشایند هم نبوده است. یا ممکن است زیبایی در نظر مردم آمریکا هیچ شباهتی به زیبایی در دیده‌ی مردم هند حتی در یک دوره‌ی مشخص نداشته باشد. پس می‌بینیم که زیبایی و در نتیجه زیبایی‌شناسی نیز در طول زمان و در جوامع مختلف بشری ثابت و ایستا نبوده و همچون خود هنر مثل رودی جریان داشته و تغییر و تحول یافته است. بنابراین با شناخت مختصری که از زیبایی‌شناسی پیدا کردی از این به بعد میتوانیم هنر و زیبایی‌شناسی را که جدا از یکدیگر مفهوم کاملی نخواهند داشت همپای هم بررسی کنیم.

۸- هنرمندان جادوگر

تا اینجا مطالبی درباره‌ی نقاشی غارها برای نوشتن. ولی باید بدانی که این نقاشیها نشان دهنده‌ی آغاز هنر نمیباشد بلکه قدیمترین هنری است که برای ما شناخته شده است. تا یک قرن پیش همین غارها هم کشف نشده بودند و ما از این هنر قدیمی مطلع نبودیم.

داستان کشف این غارها که کاملاً " اتفاقی بودند، بسیار جالب است. در سال ۱۸۷۹ یعنی تقریباً " صد سال قبل یک مرد علاقمند به آثار عتیقه و قدیمی بنام "مارسلیو دوساتولا" از اهالی شمال اسپانیا، در ملک شخصی خود مشغول جستجو و تفحص غاری بود که "آلتامیرا" نام داشت. دختر کوچولوی او هم به همراهش بود. مارسلیو قبلاً " در این غار تعدادی سنگ چخماق قدیمی

و استخوانهای کنده کاری شده یافته بود. دختر بچه که بدلیل کوچولو بودن میتواند براحتی از سوراخهای غار بگذرد ناگهان بر سقف غار نقاشی های زیادی از حیوانات دید. این آغاز کشف بزرگ هنر اجدادمان بود. البته بعد از بحث و گفتگوی مفصلی که میان باستان شناسان در گرفت، بالاخره کنکره باستان شناسی "لیسبون" این آثار را قلابی اعلام کرد. اما در ۱۸۹۶ در منطقه "زیروند" فرانسه نقاشیهائی کشف شد که زیر لایه های از کج قرار داشتند که نشان میداد هزارها سال طول کشیده است تا این گچهاروی آن جمع شده اند. متخصصین این تصاویر را واقعی اعلام کردند. در ۱۹۰۱ "آبه پروئل" مدیر باستان شناسان پیش از تاریخ، غار "فونت دوکام" را در فرانسه کشف کرد. دیگر شکی برای کسی باقی نماند.

غار "لاسکو" که در منطقه ای "دوردونی" فرانسه قرار دارد و قبلاً از آن یاد کرده ام، بطور اتفاقی در سال ۱۹۴۱ کشف شد. دوپسر بچه که داشتند توپ بازی میکردند، توپشان از زمین بازی بیرون رفت. سگ آنها که بدنبال توپ می دوید در سوراخی فرو افتاد. از صدای عوعوی سگ بچه ها به طرف سوراخ رفتند و برای نجات سگ وارد آن شدند و در پرتو نور کبریت تصاویری را بر دیوارهای غار دیدند که امروزه جالب توجه ترین آثار هنری پیش از تاریخ بحساب می آیند.

اما نباید این اشتباه برایت رخ دهد که فکر کنی این نقاشیها آغاز هنر انسانهاست. مسلماً "یک دوران طولانی پیش از آن، هنر نقاشی وجود داشته است که ما تاکنون نشانه هایی از آنها نیافته ایم. زیرا این نقاشی ها بقدری

جالب و زیبا کشیده شده‌اند که پیداست آفرینندگان آنها یشتوانه‌ای بسیار غنی و پر بار از همین هنر داشته‌اند . بیشتر تصاویری که در غارهای موجود دیده می‌شود بی‌شک کار هنرمندانی است که سالها این کار را تجربه کرده‌اند . از همین جا می‌توان به یک نکته‌ی دیگر هم پی برد . این نکته پیدا شدن عده‌ای هنرمند است که احتمالا " نسبت به دیگران کار کمتری انجام میدادند تا فرصت کافی برای یادگیری نقاشی و کشیدن آنها بر دیواره‌ی غارها را داشته باشند .

وقتی یکی از افراد قبیله استعداد و ذوق بیشتری در یادگیری نقاشی نشان میداد عملا " بجای همه‌ی قبیله این کار را انجام میداد . یعنی برای استفاده از قدرت جادوئی هنر لزومی نداشت که همه حتی کسانی که هیچگونه تسلطی بر این هنر نداشتند دست به اینکار بزنند . بلکه چند نفر که در این زمینه توانا تر بودند این تصاویر را می‌کشیدند و باور داشتند که نتیجه‌ی جادوئی آن برای همه‌ی قبیله مفید خواهد بود .

همین جا خوب است یادآوری کنم که هنرمند و جادوگر و پزشک قبیله در حقیقت یک نفر بود . این کارها بعدا " از هم جدا شد . همین حالا هم در بعضی از دهات دور افتاده‌ی خودمان پزشک و فال‌بین و شاعر معمولا " یک نفر است . ولی میدانی که در جوامع بشری پیشرفته‌تر این حرفه‌ها خیلی از هم فاصله دارند . پزشکی رشته‌ای پیشرفته و دقیق است که ضامن سلامتی انسانها میباشد . فال‌بینی و جادوگری مدتهاست دکانشان تخته شده است و حداکثر در کاباره‌ها و کافه‌ها نوع جدید آن که چشم‌بندی و شعبده‌بازی است ادامه یافته است و

هنر هم امروزه در دو جهت کاملاً "متضاد پیش می‌رود؛ یکی در جهت آگاهی و رهایی انسان و دیگری در راه تخدیر و انحراف او.

۹- کنده‌کاری و پیکرتراشی

میراث اصیل هنری اجداد شکارگر ما همان نقاشیهای غار است، ولی کنده‌کاریهایی نیز بر روی دیواره‌های غارها و استخوانها و شاخها و حتی مجسمه‌هایی از آن دوره باقی است.

کنده‌کاریهایی که موجود است تا حدود زیادی در اثر باد و خاک سائیده شده‌اند ولی با این وجود قابل تشخیص‌اند. در این کنده‌کاریها بیشتر از برجستگیها و فرورفتگیهای طبیعی دیواره‌های سنگی برای تجسم حیوان استفاده شده است. یعنی هنرمند قسمتی از دیواره را انتخاب کرده است که بخودی خود مناسب این کار میباشد.

تنها نمونه‌ای که از کنده‌کاری بر روی شاخ گوزن برایت کپی کرده‌ام، اثر بسیار زیبا و هنرمندانه‌ایست بنام "گاو وحشی با سری برگشته" (شکل ۱۰)، که در "دوردونی" فرانسه یافته شده است.

این کنده‌کاری از هر گونه توضیحی بی‌نیاز است. تسلط هنرمند برای شکل بخشیدن به این قطعه شاخ کاملاً واضح و روشن است. مجسمه‌های کوچکی هم از زن یافته شده است که باستان‌شناسان نام "ونوس" را بر آنها نهاده‌اند. معروف‌ترین این مجسمه‌ها، مجسمه‌ایست که "ونوس ویلن دورف" نام دارد (تصویر ۱۱).

تصویر شماره ۱۰

گاو وحشی با سری برگشته
کنده کاری روی شاخ



تصویر شماره ۱۱

ونوس ویلن دورف
مجسمه سنگی



می بینی که اسم بامزه‌ای برای آن انتخاب کرده‌اند. این مجسمه‌ی بادکنک مانند که بی شباهت به عروسکهای لاستیکی بچه‌ها نیست، بطوری بسیار ساده زن حامله‌ای را نشان می‌دهد. هنرمند در این مورد هم سعی نکرده است شباهت را حفظ کند. در کلیه‌ی این ونوسها چشم و ابرو و دهن مشخص نشده است. انگار تنها چیزی که برای هنرمند مهم بوده، حاملگی زن بوده است. بیشترین تاکید روی شکم، ناف و سینه‌های زن شده است. به همین دلیل می‌توان تا حدودی با کسانی هم عقیده بود که میگویند این ونوسها، بت‌واره‌هایی هستند که برای باروری و فراوانی شکار ساخته می‌شده‌اند.

۱۰- هنرهای دیگر

و اما حالا کمی هم از هنرهای دیگر حرف بزنیم. ولی این را بدان که آگاهی ما از هنرهای دیگر بسیار کمتر از هنر نقاشی و پیکرتراشی است چرا که هنرهای دیگر چیزی نبوده است که مثل نقاشی غارها تا امروز ماندگار شده باشد و بمانده باشد. ولی از طریق نشانه‌های دیگر و مطالعه در قبایله‌های ابتدائی که هنوز کم و بیش وجود دارند تا حدودی از آنها آگاهی داریم. اول به هنر رقص بپردازیم. مسلماً "انسان اولیه رقصهای مخصوصی داشته است. این رقصها بیشتر برای تحریک و تهییج افراد انجام میشده است. لذت و جذبه‌ای که از این رقصها به آنها دست میداد است نیروبخش آنها در مقابله با حیوانات دیگر بوده است. معمولاً در این رقصها از ماسکها و صورتکهای هم استفاده میکرده‌اند. این صورتکها شکل حیوانات را داشته‌اند.

انسان اولیه هنوز آنقدر از دنیای حیوانات فاصله نگرفته بود که خودش را اشرف مخلوقات بداند و قصه‌هایی مثل قصه‌ی آدم و حوا برای اجداد خودش بسازد. این انسان هنوز واقع‌بینی خود را از دست نداده بود و خودش را از حیوانات دیگر خیلی جدا و ممتاز نمیدانست. شاید لغت "توتم" را شنیده باشی. هر قبیله‌ای از انسانهای اولیه خود را نواده‌ی یکی از حیوانات یا گیاهان می‌پنداشتند که عنوان "توتم" بر آنها اطلاق میشد.

مثلاً "قبیله‌ای که غذای اصلی‌اش گوشت گوزن بود خود را نواده‌ی گوزن می‌پنداشت و معتقد بود که خودش نیست که گوزن را شکار میکند بلکه گوزن است که به میل و اراده‌ی خود شکار او می‌شود، تا با گوشتش شکم او و افراد دیگر قبیله را سیر کند و با پوستش آنها را از سرما نجات بخشد. این اعتقاد حالا خیلی عجیب بنظر میرسد. انسان هنوز به اهمیت و ارزش کار خودش پی نبرده بود. با اینکه کارآئی و کاربرد ابزار و آلاتی را که می‌ساخت خوب می‌شناخت باز در شناخت ماهیت آنها و فلسفه‌ی زندگی و شکار و مرگ به سر درگمی می‌افتاد و افسانه‌سازی میکرد. او می‌پنداشت گاوکوهی که مثلاً "توتم" قبیله و نیا یا جد او بود خودش را قربانی میکرد و صید آنها میشد تا گرسنه نماند. پس چنین موجود با گذشت و فداکاری واقعا "قابل احترام و ستایش بود.

ستایش "توتم" احتمالاً در مراسمی انجام میگرفت که از شور و هیجان ویزهای برخوردار بود و گاهی دو سه هفته طول میکشید. به این صورت که یک نفر با استفاده از پوست گوزن یا حیوان دیگری، خود را بشکل او در می‌آورد

و دیگران دور او را می‌گرفتند و در ضمن رقص و پایکوبی ادای شکار کردن را درمیآوردند. بهر حال رقص که ایجاد شور و هیجان در انسانها میکرد از همان آغاز وجود داشته است.

و اما برای حرف زدن از موسیقی و آواز ناچارم اول از سخنگویی انسان حرف بزنم. انسان آغاز دوران غارنشینی، که "نئاندرتال" نامیده میشود با حرکات دست و پا و بدن یعنی زبان حرکتی سخن میگفت و صداهائی هم از حنجره‌اش درمیآورد. سرخپوستها تا همین اواخر هم از این زبان استفاده میکردند و حتی ما هم هنوز از بعضی علائم حرکتی استفاده می‌کنیم. مثلاً "اگر راه دور باشد و صدا نرسد، با دست اشاره می‌کنیم. یا برای تاثیرگذاری بیشتر از حرکات دست و بدن و چهره‌ی خود کمک میگیریم. لابد فیلم‌های صامت نابغه‌ی سینما، چارلی چاپلین را دیده‌ای. گاهی فکر می‌کنم انسان "نئاندرتال" هم که تمام حرفه‌ایش را با زبان حرکتی به انسان دیگر منتقل میکرد به اندازه‌ی این هنرمند ریزنقش و شیرین سینما در انتقال مقاصدش به دیگران با حرکات دست و چهره مسلط نبوده‌است. شکار جمعی و کار اجتماعی مستلزم هماهنگی بود. انسانی که از آغاز، جمعی زندگی میکرد، جمعی شکار میکرد و جمعی میخورد و می‌پوشید، نیاز به هماهنگی در کارها بویژه در شکار داشت. شکار مسئله‌ی کوچکی نبود. مسئله‌ی مرگ و زندگی بود. هماهنگی، لازمه‌ی موفقیت در شکار بود. اما ایجاد هماهنگی نیازمند سخن‌گوئی بود. این نیاز در طی نسلها انسان را واداشت تا با استفاده‌ی مکرر از حنجره و زبان خود، آنها را طوری تکامل بخشد که امروزه اصواتی بسیار گوناگون را با آسانی

ادا کند . حنجره و زبان ما همیشه به این صورت نبوده است و ما به همین راحتی نمی توانستیم زبانمان را به سرعت در دهان بچرخانیم . این کارمحتاج قرن‌ها تکامل بشر بود .

خوب ، میتوان تصور کرد و حتی تا حدود زیادی مطمئن بود که از وقتی صوتی از حنجره‌ی انسان در میآمد نوعی آواز هم وجود داشت . گیرم " فریاد درد " با نعره‌ی وحشت یا " زوزه‌ی سرمستی " خیلی با آواز عاشقانه تفاوت نمی داشت ؛ البته آنوقت‌ها ضبط صوتی نبوده است که صدای آنها را ضبط کند و اکنون برای ما باز گوید ولی بی شک نوعی آواز یا اصوات موزون و آهنگین همزمان با رقص اجرا میشده است . شاید بدانی که حتی بعضی از حیوانات هم رقص و آواز ابتدائی دارند . نمی خواهم از آواز زیبا و گوش نواز بلبل و قناری حرف بزنم . اینها که جای خود دارند . بلکه بعضی از سگهای وحشی قبل از شروع به شکار یعنی پیش از حمله به یک جانور وحشی دیگر دور هم جمع میشوند و به شوخی به یکدیگر حمله می کنند و دور هم می چرخند و خود را به هیجان می آورند . در ضمن این حرکات ، عوعو می کنند و اصواتی از حنجره هاشان خارج میشود که در حالت عادی هرگز از آنها شنیده نمی شود . این سگها وقتی خوب بحالت هیجان و جذبه رسیدند و دهانشان کف کرده شکارشان حمله ور می شوند . البته این اعمال حیوانات بهیچ روی هنر بحساب نمی آیند ، زیرا همانطور که میدانی هنر مختص انسان است . وقتی این جملات را می نوشتم یاد مراسم " زار " جنوبیهای خودمان افتادم . در جنوب ایران مردم عامی سواحل خلیج فارس مراسمی برای شفای بیماریهای بومی خود

دارند که با رقص و موسیقی بسیار پرهیجان همراه است. آنها آنقدر می زنند و میرقصند که دهانشان کف میکند و بیهوش میشوند.

موسیقی و رقص بیش از هر هنر دیگری گویای احساسات و عواطف انسان است. کدامیک از هنرهای سیاهان امریکا، بیش از رقص و آواز پرشور آنها و موسیقی اصیل جاز، گویای غم غربت و درد نسلها بردگی میباشد؟ پس اگر قبول کنیم که رقص و آواز انسان شکارگر، بیان احساس و عواطف اوست از درد شکست و شوق پیروزی در مبارزه با طبیعت، آیا در اشتباه خواهیم بود؟ نه، مسلماً نه.

بخش سوم: هنر دوره‌ی انتقال

قبلاً " برایت گفتم که جامعه‌شناسان دوران سنگ را به سه دوره تقسیم کرده‌اند . دوره‌ی پارینه‌سنگی ، دوره‌ی میان‌سنگی و دوره‌ی نوسنگی . درباره‌ی هنر دوره‌ی پارینه‌سنگی مطالبی که لازم بود گفتم و حالا باید در مورد دوره‌ی میانه‌سنگی حرف بزنم .

دوره‌ی میان‌سنگی هم مثل هر دوره‌ی دیگر در تمام جوامع مختلف بشری آغاز و پایان همزمانی ندارد ولی بطور تقریبی می‌توان گفت که در منطقه‌ی مدیترانه‌ی شرقی از ده‌هزار سال پیش آغاز و تا هشت‌هزار سال پیش ادامه داشته است . همین دوره در منطقه‌ی اسپانیا و شمال اروپا خیلی بیشتر دوام

آورده است و از ده‌هزار سال پیش تا پنجهزار سال پیش ادامه داشته است. هنر دوره‌ی پارینه‌سنگی که آنرا "طبیعت‌گرایی نخستین" نامیدیم در دوره‌ی میانه‌سنگی که ابزار کار انسانها تکامل بیشتری یافته بود و در وضع زندگی انسانها تغییراتی حاصل شده بود، طبعاً "بهمان صورت باقی‌نماند و تغییراتی در آن راه یافت. دوره‌ی میانه‌سنگی از نظر جامعه‌شناسی یک دوره‌ی میانی یا به عبارت دیگر یک دوره‌ی انتقالی است. و بهمین دلیل بعضی از جامعه‌شناسان دوران سنگ را تنها به دو بخش پارینه‌سنگی و نوسنگی بخش می‌کنند و دلیلی نمی‌بینند که حد فاصل آنرا هم یک دوره مشخص بدانند. ولی من بدلیل اینکه هنر این دوره جای گفتگوی زیادی دارد ناچارم بطور جداگانه از آن حرف بزنم و بهمین خاطر آن را "هنر دوره‌ی انتقال" مینامم. یعنی انتقال از زندگی گله‌وار و اقتصاد "دست‌بدهن" دوره‌ی پارینه‌سنگی به زندگی مستقر و اقتصاد "برنامه‌ریزی شده"ی دوره‌ی نوسنگی. همانطور که از نظر اقتصادی دوره‌ی میان سنگی حد واسطی بین دوره‌های قبل و بعد خود است و حالت یک دوره‌ی انتقالی را دارد هنر این دوره هم هنری دقیقاً "یک‌دست نیست بلکه بیشتر حد فاصلی است میان "طبیعت‌گرایی نخستین" و "هنر هندسی دوره‌ی نوسنگی".

قبل از پرداختن به این مطلب لازم می‌دانم چند کلامی در باره‌ی ضرورت‌هایی که تعیین‌کننده‌ی سبک‌های هنری هستند بنویسم.

۱- زیربنای اجتماعی شیوه‌های هنری

یک‌جا اشاره کردم که ضرورتی خارج از خود هنر تعیین‌کننده‌ی شیوه‌یا سبک آنست، نه میل این یا آن هنرمند. حالا توضیح بیشتری میدهم. شاید بپرسی وقتی فلان نقاش می‌نشیند و تابلوئی میکشد چه‌کسی می‌تواند وادارش کند که مثلاً " سبک طبیعت‌گرائی را کنار بگذارد و سبک دیگری را برگزیند ؟ خواهم گفت، ظاهراً " هیچکس. آن وقت می‌توانی بگویی پس میل هنرمند و دلخواه خود اوست که سبکش را می‌آفریند. اما همین‌جا می‌توانم جوابت را بدهم که چنین نیست. بله، یک هنرمند می‌تواند به هر سبکی نقاشی کند ولی چیزی که باعث می‌شود او به سبک ویژه‌ای رو کند و موجب می‌گردد این سبک مورد قبول جامعه واقع شود و هنر مسلط زمان خود گردد دیگر در دست خود هنرمند نیست. برای انجام هر کاری باید زمینه‌ی آن در اجتماع فراهم باشد. در قرن نوزدهم یک دوره‌ی پر بار واقعگرائی در ادبیات اروپا بوجود آمد و هنر مسلط زمان خود شد. این گرایش پانصد سال قبل از آن در اوج تسلط کلیسای کاتولیک نمی‌توانست در هنر بوجود آید. زمینه‌های اجتماعی لازم برای آن وجود نداشت. وقتی از طبیعت‌گرائی نخستین حرف می‌زدیم دیدی که چگونه این سبک با شکل کار، اقتصاد، اعتقادات و شناخت آدمیان نخستین سازگاری داشت. هر سبک دیگری هم در تاریخ هنر به‌همین صورت با مسائل اساسی‌تر جامعه‌ی خود بستگی دارد. اما گاهی این ارتباط بسیار روشن و واضح است و گاهی بسیار پیچیده و مشکل. نمی‌خواهم با مسائل جامعه —

شناسی‌ای که ممکن است تا حدودی برایت مشکل باشد خسته‌ات کنم. همینقدر بدان که هنرجزو روبنای یک اجتماع است که با مسائل مربوط به زیربنای تولیدی جامعه بستگی دارد و به همین دلیل است که من برای بررسی هنر هر دوره ناچارم از مسائل زیربنایی حرف بزنم.

۲- زمینه‌های اجتماعی دوره میانه سنگی

انسان این دوره هنوز شکارگر است ولی ابزار کاملتری برای شکار تدارک دیده است. او حالا دیگر فقط با سنگ نوک تیز و استخوان به شکار نمی‌رود بلکه نیزه هم ساخته است، زوبین هم دارد و حتی تیروکمان هم درست کرده است.

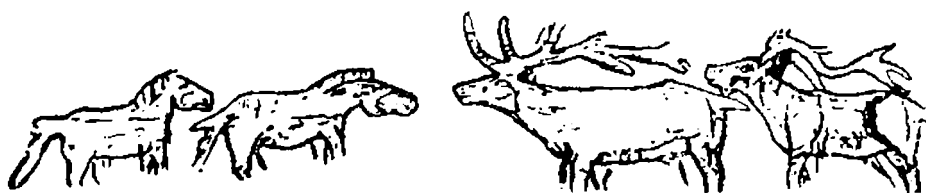
این ابزار کاملتر و کارآتر، موفقیت او را در شکار بیشتر کرده است و او دیگر مجبور نیست که همواره در حرکت باشد. هنوز در همان مرحله‌ی گرد-آوری خوراک و شکار است ولی در اکثر مواقع بیشتر از نیازش شکار میکند. و گاهی که حوصله ندارد یا خسته است دیگر مجبور نیست به شکار برود. اوقات فراغت مختصری یافته است. چون مثل سابق مجبور نیست مرتب در حرکت باشد، با افراد خانواده و قبیله‌ی خود گاهی مدتی دراز در یک غار مسکن می‌گزینند. از چوب‌ونی دری برای غارش می‌سازد و به این ترتیب تا حدودی مستقر میشود. ممکن است که تابستانها نتواند گوشت اضافی شکارش را چند روز محفوظ نگه-دارد ولی زمستانها با استفاده از برف و یخ میتواند این غذای اضافی را برای مدتی سالم و قابل استفاده نگاهدارد. حالا دیگر با استخوان و سنگ، سوزن

هم درست کرده‌است و از پوست جانوران لباس‌های گرم می‌دوزد ، چون وسایل شکار کاملتر شده زن‌ها دیگر دنبال گردآوری ریشه و میوه‌ی درختان نمی‌روند و می‌توانند بیشتر در خانه مانده و از بچه‌های خود نگهداری کنند ، لباس بدوزند و خانه را مرتب کنند . انسان این دوره یک حالت پا در هوا و نامشخص دارد ، نه از زندگی بیابانگردی و شکار بی‌نیاز است و نه مثل سابق تمام وقتش را صرف آن میکند . این دوره‌ی انتقالی خصوصیات دوگانه‌ای دارد و درست به همین دلیل هنرش هم نامعین و هنری انتقالی است .

۳- هنر جدا از جادو

از آثار هنری این دوره کارهای زیادی باقی مانده‌است . مقداری از آنها نقاشی روی استخوان است که یکی از آنها را برای تکیه کرده‌ام . در این تصویر چند اسب و گوزن دیده میشود (تصویر ۱۲) .

مسلماً "کسیکه این تصاویر را نقش کرده ، هدفی مشابه هدف نقاشان دوره‌ی قبل نداشته است . بلکه منظورش تزیین و زیبا کردن قطعه استخوانی بوده که بعنوان چاقو از آن استفاده میکرده‌است . شاید روزی که حوصله نکرده بود به شکار



اسب و گوزن
نقاشی روی استخوان

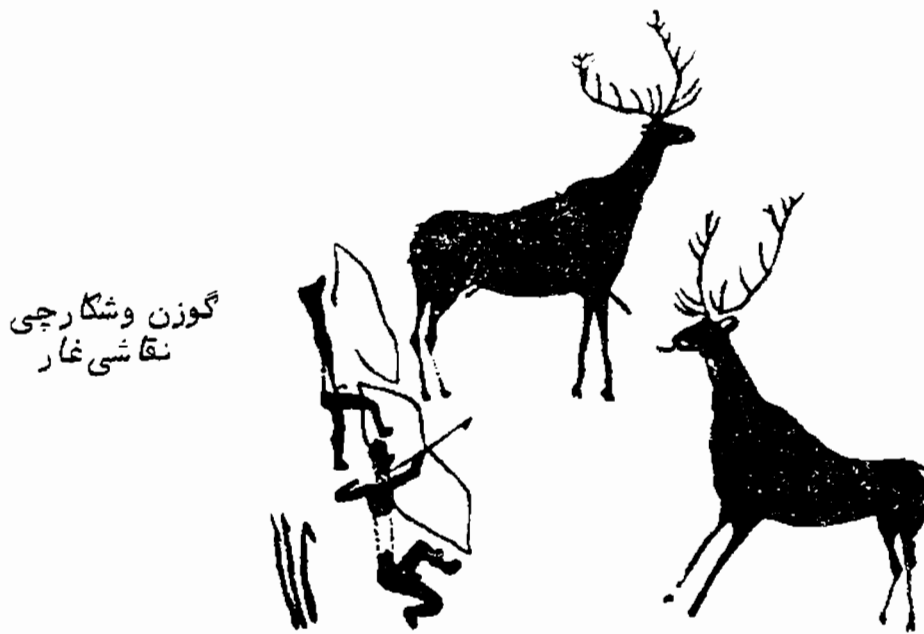
تصویر شماره ۱۲

رود و احتیاج فوری هم به اینکار نداشت دست به اینکار زده باشد. پس یک نکته‌ی مهم همین جا مطرح میشود. انسان این دوره از هنر جادویی دوره قبل برای زیبائی هم استفاده میکند. قبلا " چرا نمیکرد؟ از زیبائی خوشنمیآمد؟ چرا، خوشنمیآمد. فرصتش را نداشت. ضرورتش وجود نداشت. زمینه‌ی لازم برای پرداختن به این کار مهیا نبود. اوقات فراغتی که حالا دارد هیچوقت نداشت پس چگونه میتواندست اینکار را بکند؟ البته این انسان، هنوز هم در غارها نقاشی میکرد و باور خود را به جادو کاملاً " از دست نداده بود ولی آن اعتقاد صد درصد را به آن نداشت. حالا به تیر و کمان خود بیشتر معتقد بود تا به جادو. اگر از روز اول تیر و کمان و زوبین و نیزه میداشت هیچوقت باین افکار غیر واقعی نمی پرداخت. ولی حالا بعد از مدتها که نسل در نسل به جادو معتقد شده بود بریدن از آن مشکل بود. تصویر دیگری هست که دو گوزن را با دو شکارچی نقش کرده است (تصویر ۱۳). این هم از نقاشی‌های غار است.

شکارچی‌ها تیر و کمان بدست دارند. این تصویر هم زیاد بوی جادو و جنبل نمی دهد. بیشتر به تصویر کشیدن قدرت انسان است، انسانی که حالا بزاری مثل تیر و کمان دارد.

آدم، بیشتر به یاد تصاویری که از بهرام گور در حال شکار کشیده‌اند می افتد. منظورم شکل آنها نیست، بلکه بینش هنری آن است. هدف این کار بیشتر به رخ کشیدن قدرت انسان است تا استفاده از نیروی جادویی هنر.

این خصوصیت از ویژگیهای هنر این دوره است. اگر یادت باشد در نقاشی



تصویر شماره ۱۳

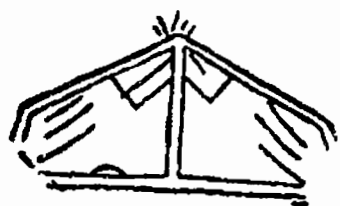
غارهای دوره‌ی پارینه‌سنگی جز یکی دو استثناء هیچ تصویری از انسان وجود نداشت. ولی در این دوره، انسان، بویژه انسان نیرومند، در مقابل حیوانات، مرکز توجه است. در تصاویری که روی صخره‌ها نقش شده‌اند با انسان‌هایی مسلح، انسان‌هایی پر انرژی و رزمجو روبرو می‌شویم (تصویر ۱۴).

از نقاشی‌های غارهای این دوره، تصاویری است که از کلبه‌های خود کشیده‌اند. اینها بر عکس نقاشی‌های دوره‌ی قبل، در زوایای تاریک و دور از دسترس کشیده نشده‌اند. از طریق این تصاویر می‌توان به شکل کلبه‌های آنها پی برد (تصویر ۱۵). البته این کلبه‌ها باید مربوط به اواخر این دوره باشد.

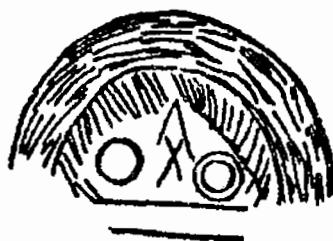
نقش بر صخره‌ای در اسپانیا
"رزمجویان پیشرونده"



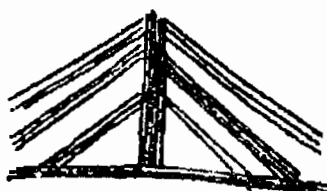
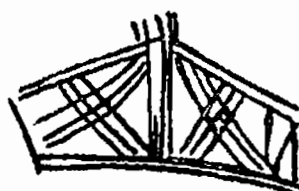
تصویر شماره (۱۴)



طرح کلبه‌های
ابتدائی
— نقاشی غار —

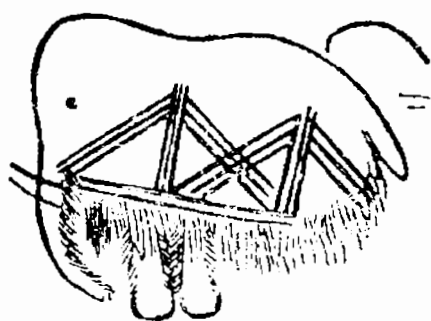


تصویر شماره
(۱۵)



۴- هنر گویا

از نقاشی‌های این دوره یک نوع نقاشی مخلوط است از حیوانات و کلبه‌ها
(تصاویر ۱۶ و ۱۷). یکی تصویر ماموتی است که رویش دو کلبه نقاشی شده
و یکی اسبی است با سه، چهار کلبه.



تصویر شماره (۱۶)
ماموت و چند کلبه
نقاشی غار



تصویر شماره (۱۷)
اسب و چند کلبه — نقاشی غار

در مورد هدف این نقاشیها نظرهای متفاوتی وجود دارد ولی به نظر من درست‌تر از همه، نظر کسانی است که معتقدند این تصاویر بیشتر جنبه‌ی تابلوهائی را دارند که جلوی یک محله میگذارند و نام آن محله را رویشان می‌نویسند. اگر یادت باشد راجع به "توتم" برایت نوشتم و گفتم که هر قبیله جد یا نیای حیوانی - وبعدها گیاهی - داشته است. بنا بر این عکس ماموتی که رویش دو کلبه کشیده شده ممکن است تابلوئی باشد که میگوید اینجامسکن قبیله‌ای است که نیا و جدش ماموت است.

اگر این تعبیر درست باشد می‌بینیم که هنرمند آن دوره که باهیچگونه خطی آشنا نیست با این تصاویر مطالبی را بدیگران میگوید.

بهر حال چه این تعبیر درست باشد چه نباشد از همین جا کاربرد هنر نقاشی برای رسیدن به نوع ابتدائی خط آغاز میشود. به تصاویر کلبه‌ها (تصویر ۱۵) با دقت نگاه کن. می‌بینی که نقاش دقت زیادی نکرده است که تمام جزئیات را بکشد بلکه بیشتر طرحی از کلبه‌اش کشیده. یعنی آن را ساده کرده و فقط با چند خط متقاطع منظورش را رسانده. هنرمندی که حالا به این حد از گستاخی می‌رسد که هر قسمت از تصاویر را که دلش می‌خواهد حذف کند و با اختصار و خلاصه‌پردازی منظورش را بگوید طبیعتاً "از شیوه‌ی طبیعت‌گرایی نخستین دور میشود. همین دور شدن منجر به گرایشهای دیگری میشود که باید اسامی دیگری روی آنها گذاشت. با همه‌ی پرهیزی که از سنگینی مطلب دارم باز ناچارم در اینجا نام دو مکتب معروف قرن پیش را بیاورم. این دو نام یکی "امپرسیونیسم" و دیگری "اکسپرسیونیسم" میباشد. معنی

لغوی این دو نام ، کمک زیادی به فهم آنها نخواهد کرد و بهمین دلیل بر- گردان فارسی آنها گویا و رسا نمی باشد . پس باید بجای این کار چند کلامی توضیح دهم .

در شیوهی اول ، نقاش سعی نمی کند آنچه را که می بیند با تمام جزئیات رسم کند بلکه تاثیر بصری گذرائی از مدل مقابلش میکشد و در نتیجه خیلی از خطوط نا لازم را حذف مینماید . البته این تعریف به هیچ وجه کامل و جامع نیست بلکه فقط یک نکته از خصوصیات این مکتب میباشد و من لزومی نمی بینم دربارهی نکات دیگر در اینجا توضیحی بدهم . یکی از نقاشیهای غار را برای ت کپی کرده ام که مسلما " مربوط به دورهی میانه سنگی است . این تصویر یک گاو وحشی را نشان میدهد (تصویر ۱۸) .

سبک آن بیشتر امپرسیونیستی است . نگاه کن که نقاش با چه تسلطی خطوط را کشیده و خلاصه کرده است . تصاویر بسیار زیادی از آهو و گوزن در حال فرار و رمیدن به همین شیوه دیده ام که بسیار زیبا ترسیم شده اند ولی

گاو وحشی
نقاشی
غار



تصویر شماره ۱۸

مناسفانه در دسترسم نیست تا برایت کپی کنم . بهر حال این شیوه را هم می‌توانیم شیوه‌ی "امپرسیونیسم نخستین" بنامیم که با امپرسیونیسم قرن پیش اشتباه نشود .

و اما در باره‌ی "اکسپرسیونیسم" . در این شیوه هم نقاش سعی نمیکند آنچه را که می‌بینند عیناً "بکشد بلکه از خود ، دخل و تصرف میکند و بیشتر عواطف و احساسات درونی و برداشت خود را می‌کشد تا مدلی که در روبرویش قرار دارد .

تصویر بسیار پرتحرک و زیبائی از شیوه "اکسپرسیونیسم نخستین" برایت کپی کرده‌ام (تصویر ۱۴) . این تصویر بر صخره‌ای در گردنه‌ی "کاسولا" در اسپانیا نقش شده است . این نقاشی بنام "رزمجویان پیشرونده" معروف است . البته زیاد مشخص نیست که آنها عده‌ای رزمجو در حال پیشروی هستند یا تعدادی مرد در حال رفص و اجرای مراسم آئینی .

بهر حال ، می‌بینی که نقاش با لاغر کشیدن آدمها و اغراق کردن در فاصله‌ی پاها حرکت آنرا تشدید کرده است . یعنی با دخالت در واقعیت آنچه را که خود اهمیت داده بیان کرده است . البته در این تصویر دخالت هنرمند تا به آن حد نیست که موضوع آن قابل بازشناختن نباشد . در برخی از تصاویر صخره‌ها این دخالت و دور شدن از شکل طبیعی انسانها شدیدتر شده است .

مثلاً "تصویر یک انسان تنها با سه خط کلفت و خشن کشیده شده . یک خط عمودی برای نمایش بدن ، یک خط منحنی افقی برای نمایش دستها و یک خط منحنی به نشانه‌ی پاهای انسان ، درست مثل نقاشی بچه‌ها . هر چند

نمونه‌ای از این تصاویر در دسترس ندارم ولی از دوره‌ی بعد یعنی دوره‌ی نو سنگی تصویری برایت کپی کرده‌ام که از نظر شیوه، بیشتر اکسپرسیونیستی است (تصویر ۱۹) .

در این تصویر که بر صخره‌ای در سوئد نقش شده شخم‌زنی را می‌بینیم با گاواهن و دو گاو که دارد زمین را شخم می‌زند . از همین موضوع یعنی شخم زدن زمین ، می‌توان فهمید که این نقاشی مربوط به دوره‌ی بعداست . در این تصویر آدم و گاوها بسیار دور از واقعیت کشیده شده اند و بسادگی قابل تشخیص نیستند .



تصویر شماره ۱۹)
خیش ران گهن - نقش بر صخره

بهر حال در دوره‌ی میانه سنگی گاهی آنقدر در استفاده از این شیوه زیاده‌روی شده که موضوع نقاشی دیگر قابل باز شناختن نیست . نقاشی‌های این شیوه آرام آرام آنقدر خلاصه گردید که تبدیل به نوعی خط ابتدائی شد ؛ خطی که امروزه آن را " هیروگلیف " می‌گوئیم . هیروگلیف در حقیقت خط

تصویرنگاری است که در دوره‌ی بعد خط اصلی انسانها شد و آنها به راحتی آنها را می‌خواندند، مثلاً " برای نوشتن لغت "گاو" تصویر ساده شده و خلاصه شده گاو را می‌کشیدند و روز بروز هم این تصویر را ساده‌تر می‌کردند تا حدی که دیگر نمیشد فهمید که این تصویر گاو است. یعنی شکل اولیه خود را بکلی از دست میداد.

۵- هنر تزئینی

در این دوره که از نظر اقتصادی وضع پا برجائی وجود ندارد و مرتب در حال تغییر و تحول است در هنر هم چنانکه دیدیم شیوه‌های مختلف هنری وجود دارد. سبک طبیعت‌گرائی نخستین ادامه دارد و پا به پای آن شیوه‌های امپرسیونیسم و اکسپرسیونیسم نخستین پیش میرود و در کنار آنها هنر تزئینی هم رخ می‌نماید.

البته هنر نوع هنری ممکن است جنبه‌ی تزئینی داشته باشد. در نقاشی‌ای که روی استخوان ترسیم شده بود (تصویر ۱۲) شیوه‌ی کار " طبیعت‌گرائی نخستین " بود ولی هدف آن، تزئین قطعه استخوان بود. ولی من اینجامنظور دیگری دارم. می‌خواهم از شیوه‌ای حرف بزنم که در این دوره بوجود آمد و نمونه‌های ابتدائی آن شکل گرفت ولی در دوره‌ی بعد که دوره‌ی نوسنگی است زمینه‌ی لازم برای رشد آن فراهم شد و گسترش یافت و هنر مسلط آن دوره گشت. البته در بررسی هنر دوره‌ی نوسنگی مفصلاً از این هنر حرف خواهم زد ولی لازم است که همین‌جا اشاره مختصری به آن بکنم.

وقتی هنرمند این جرات را یافت که در نقشی که می‌کشد دخالت کند و آنچه را زائد می‌داند حذف نماید، آرام آرام تصاویری خلاصه شده و ساده خلق کرد که به خط هیروگلیف انجامید ولی یک شاخه‌ی دیگر از همین سادگی پردازی به هنر صرفاً " تزئینی راه یافت. مثلاً " هنرمندی که تصویر کلبه‌ای مثلثی شکل را می‌کشید و آرام آرام این تصویر را ساده‌تر ترسیم میکرد، در نهایت به یک مثلث ساده می‌رسید که آن را از روی چیزی نکشیده بود. بلکه با ساده کردن نقش کلبه‌اش که تقریباً " مثلثی شکل بود به یک چیز تازه، یعنی شکل مثلث رسیده بود. بهمین ترتیب می‌توانی تصور کنی که چگونه اشکال دیگر هندسی را هم تصویر کرد؛ دایره، دوزنقه، مربع، مربع مستطیل، خط شکسته و جز اینها.

این اشکال هندسی که قابلیت ترکیب بسیار زیادی هم داشتند برای تزئین دسته‌ی نیزه و کارد و سطح دیوار اتاق و حتی حاشیه‌ی لباس‌ها و کف پوشها مناسب بود.

انسان این دوره، روز بروز در این شیوه تجربیات بیشتری کسب میکرد، ولی همانطور که اشاره کردم زمینه‌ی لازم برای رشد آن در دوره‌ی بعد بوجود آمد. در دوره‌ی میانه سنگی فقط نمونه‌های ابتدائی از این شیوه، وجود دارد. من بیشتر این مطالب را بخاطر چیز دیگری نوشتم. بخاطر اینکه روشن کنم، ساده‌ترین اشکال هم در آغاز از روی اشکال طبیعی و موجود در طبیعت بدست آمد یعنی از طریق ساده‌کشی و خلاصه کردن آنها اشکالی بدست آمد که دیگر معادلی در طبیعت نداشت و ممکن است امروز بعضی‌ها خیال کنند که

هنرمندان تنها به نیروی تخیل آنها را کشیده‌اند و کاملاً "ذهنی هستند".
در صورتیکه اینطور نیست. اگر ریشه‌های آنها بکاویم باز هم به طبیعت و محیط،
یعنی سرچشمه‌ی شناخت انسان می‌رسیم.

بخش چهارم: هنر کشتگران

دوره‌ی آخرسنگ را دوره‌ی نوسنگی نام نهاده‌اند . این دوره در مدیترانه شرقی از هشت هزار سال پیش آغاز و تا ۵۵۰۰ سال پیش ادامه یافته است ، ولی در شمال اروپا و اسپانیا که خیلی دیرتر یعنی ۵۰۰۰ سال پیش آغاز یافته بود تا ۳۵۰۰ سال پیش ادامه داشته است . از مقایسه‌ی همین تاریخها پیداست که وقتی جوامع منطقه‌ی مدیترانه‌ی شرقی دوره‌ی نوسنگی را پشت سر گذاشتند جوامع ساکن در اسپانیا و اروپای شمالی هنوز دوره‌ی نوسنگی را آغاز نکرده بودند .

پایان دوران سنگ آغاز دوران فلزات است که همزمان با ایجاد تمدن‌های باستانی است و به نظر تاریخ‌شناسان آغاز تمدن بشری محسوب می‌شود؛ تمدنی که در ابتدا در حاشیه‌ی رودهای بزرگ بوجود آمد. تمدن مصر در حاشیه‌ی رود نیل، تمدن چین در کنار رود زرد، تمدن بین‌النهرین در حد فاصل رودهای دجله و فرات و تمدن هند در ساحل رود سند.

من این بررسی را تا پایان دوره‌ی نوسنگی ادامه خواهم داد و امیدوارم در فرصتی دیگر بتوانم هنر تمدن‌های باستانی را هم برای‌ت بنویسم.

۱- کشاورزی

انسان، بعد از قرن‌ها که از ریشه و میوه‌ی درختان برای تغذیه استفاده میکرد بالاخره به این راز طبیعت پی برد. او از طریق مشاهده و استفاده از اتفاقات و حوادث، سرانجام دریافت که می‌تواند دانه‌ی گیاهی را بکارد و مدتی بعد از همان گیاه استفاده کند. کشف این نکته یکی از نقاط عطف تاریخ تکامل جامعه‌ی انسانی است. مهم نیست که بدانیم اولین انسانی که به این راز پی برد که بود و چگونه به آن توفیق یافت، آنچه مسلم است این است که انسان بالاخره توانست دانه‌ای را کاشته و از آن محصول بردارد. نقشی که این شناخت در تغییر زیر بنای زندگی اجتماعی بشر بازی کرد بسیار عظیم بود.

یادت هست که انسان دوره‌ی پارینه‌سنگی بطور عمده به شکار متکی بود. نه جای ثابتی و نه برنامه‌ریزی حساب‌شده‌ای برای خرج و دخلش نداشت. هر

چه شکار میکرد با خانواده و قبیله‌اش می‌خورد و دوباره بدنبال شکارمیرفت . ولی کشاورزی شکل زندگی وی را در این دوره دگرگون ساخت . او را از غارها درآورد و به دشتها کشانید .

خوب ، وقتی کسی زمینی را می‌کارد طبعا "باید تافصل برداشت محصول صبر کند . بعد از برداشت محصول هم دوباره باید زمین را شخم زده و بکارد . این است که زمین انسان را پای‌بند میسازد . انسان متحرک و سبک‌پای دوره‌ی قبل حالا مستقر میگردد . خانه‌ای در مزرعه‌اش میسازد و ساکن می‌شود . افراد هر قبیله زمینی را که مساعدتر تشخیص میدادند با کار جمعی شخم می‌زدند و بذر می‌پاشیدند و در کلیه‌های مشابه می‌زیستند . دسته‌جمعی محصول برداشت می‌کردند و بین خود تقسیم می‌نمودند . هیچکس صاحب زمین و در نتیجه صاحب همه‌ی محصول نبود . وقتی انسان‌های با اصطلاح متمدن اروپائی در قرن شانزدهم با اشتهای سیری‌ناپذیر برای بدست آوردن طلا و زمین به قاره‌ی آمریکا رو آوردند سرخپوستان بومی در خانه‌های دراز که جمعی بود می‌زیستند و زمین متعلق به قبیله بود نه به فرد . بهر حال ، با کشاورزی ، زندگی روستائی و روستانشینی آغاز شد .

۲- انسان گشتگر

انسانی که زیربنای اقتصادی جامعه‌اش بزرگترین تغییر ممکن را کرده بود طبعا "نمی‌توانست بدون تغییر باقی بماند . این تغییر در تمام خصوصیات او روی داد . او همان آدم حادثه‌جو و مبارزه‌طلب باقی نماند .

حالا آدمی محافظه‌کار شده بود که با دقت زمین را شخم می‌زد، بذر می‌پاشید و با دلی نگران چشم به آسمان میدوخت که بموقع ببارد و به‌موقع آفتاب کند. دیگر امیدش به خاک بود و به آسمان و همیشه‌نگران بود که مبادا بعد از زمستان بهار نیاید! البته متوجه هستی که این تغییر یکباره و یا در ظرف چند سال رخ نداده‌است بلکه طی چندین نسل پی در پی این تغییرات صورت پذیرفته است. انسان این دوره، علاوه بر کشاورزی به دامداری هم پی برد، دریافت که اگر گاوی را نکشد و نگهدارد سال بعد چند گوساله هم اضافه بر آن بدست خواهد آورد. حالا دیگر اقتصادی برنامه‌ریزی شده را دنبال میکرد. مگر او نبود که گندم را بجای اینکه بخورد در خاک فرو میکرد تا چند ماه بعد چندین برابرش را درو کند؟ خوب، چنین‌کسی حالا با نوعی برنامه‌ریزی اقتصادی آشنا شده بود، و چه بهتر از گله‌داری؟ اولین حیوانی که رام شد مسلماً "سگ بود، با وفاترین حیوانی که انسان تا امروز شناخته است. بعد از آن، گاو و گوسفند و حیوانات دیگر. کار کشاورزی و خانه‌داری در این دوره با زنان بود و گله‌داری با مردان. "مادر سالاری" از همین وقت آغاز میشود و اهمیت زن بیش از مرد می‌گردد. داماد به‌خانه‌ی عروس میرود و بچه‌ها نام و نسب مادر را بر روی خود دارند. یک‌زن میتواند چند شوهر داشته باشد و عملاً "رئیس خانواده است.

اما رفته‌رفته با اهمیت گله‌داری، اهمیت مرد هم فزونی گرفت. دامهاروز-بروز اضافه میشدند و مرتع برای چریدن آنها کم می‌آمد. کشاورزی مردم را پای‌بند خاک کرده بود و گله‌داری آنها را به حرکت وادار می‌نمود. این بود

که شکاف جدیدی ایجاد شد . قبائلی که گلهء بیشتری داشتند بحرکت در آمدند و قبایلی که محصول بیشتری از زمین میگرفتند ساکن شدند .

خوب ، برگردیم به انسان کشتگر ؛ انسانی که اگر شانس بیاورد و باران به موقع ببارد خیلی بیشتر از نیازش محصول برمیدارد . او حالا دیگر ذخیره کردن غله را آموخته است تا موقع خشکسالی از گرسنگی نمیرد . حالا دیگر شیر گله را هم می دوشد و گهگاه هم حیوانات نازایش را کشته و از گوشت و پوستشان استفاده میکند . در همین دوره ، البته در اواخر آن است که در اثر وجود مازاد محصول ، آرام آرام عدهای بیش از دیگران سهم برمی دارند . راستی دلیل اینکار چه بود ؟ چرا دیگران اجازه می دادند که کسی بیشتر از سهمش طلب کند ؟

گفتم که دام داران از کشتگران جدا شدند . این دام داران متحرک و خانه بدوش گهگاه در مسیر خود برای بدست آوردن مرتع یا گندم و برنج و چهارپا ، به روستای کشتگران حمله می کردند و آنها را غارت می نمودند . دامداران مثل کشتگران ، خصوصیات ماجراجویانه شان را از دست نداده بودند . خوب ، برای جلوگیری از حملات آنها لازم بود که کشتگران هم قدرت دفاعی داشته باشند . این بود که حالا دیگر رئیس قبیله بجای اینکه یک پیرمرد با تجربه باشد مرد جنگجوئی بود . یعنی جنگجویان جای پیرمردان جهان دیده را در رهبری قبیله گرفتند . اینها که ظاهرا " حافظ دارائی قبیله در مقابل حملات دامداران بودند با قدرت خود ، آرام آرام ، فرمانده و بزرگ قبیله شدند و سهم بیشتری برای خود و دور و بریهای خود خواستند و کشتگران

هم در مقابل قدرت آنها کاری از دستشان بر نمی‌آمد، از همین جا تقسیم جوامع انسانی به طبقات، آغاز شد و نابرابریهای اجتماعی پدیدار گشت. با این جدائی، طبقه دارا و قدرتمند بوجود آمد که در مسیر تاریخ هنر، نقش مخربی را بازی کرد. سرگذشت هنر در جامعه‌ای که یکپارچگی‌اش را از دست داده، در دوره‌های بعدی باید مورد بررسی قرار گیرد. ولی نکته‌ای را همین جا یعنی در آغاز ایجاد این شکاف لازم است توضیح دهم.

با پیدا شدن این طبقه، هنر تزئینی که بیشتر جنبه تفریحی و تفننی داشت، جایگاهی در آن طبقه پیدا کرد و ثروتمندان که قدرت اجیر کردن هنرمندان را داشتند آنها را بسوی خود کشیدند و عملاً "سلیقه و نیازهای خود را بر آنها تحمیل کردند و از همین جا هنر رسمی یا هنر طبقات مسلط از هنر عامه یا هنر طبقات زیردست جدا شد که جای بحث آن اینجا نیست.

۳- جهان دو پاره میشود

داشتیم از انسان کشتگر حرف میزدیم، انسانی که زمین را می‌کارد و محصول بر میدارد، انسانی که بجای خطر مواجه شدن با درندگان و پرت شدن از صخره‌ها، حالا با خطر خشکسالی و نازائی زمین روبروست. راستی اگر زمستان سرد تمام نشود و بهار نیاید تکلیف این انسان چیست؟ اگر بارانهای بهاره و پائیزه نبارد و آفتاب مدام به تابش خود ادامه دهد چه باید بکند؟ اگر زمین این بار، گیاه را سبز نکند از که باید کمک بگیرد؟

کیست که باعث میشود زمستان تمام شود و بهار بیاید و باران ببارد و گندم

جوانه‌بزند؟ خودت را جای انسان آن دوره‌بگذار تا ببینی چقدر سؤال بی-جواب در مقابلش بود. امروز دیگر هر دانش‌آموز دبستان میدانند چرا باران می‌بارد، چرا تخم در زمین سبز میشود، چرا فصول تغییر میکنند، ولی انسان کشتگرا هیچیک از آنها آگاهی نداشت. شکارگردورهی قبل حریفش را میشناخت. حریفش جلو چشمش بود. گاو وحشی یا اسب یا گوزن. بهر حال میدانست با آنها دارد می‌جنگد. وسیله هم داشت. گیرم روزهای اول وسیله‌اش سنگ و چوب بود و تا تیر و کمان راه درازی در پیش داشت. ولی باز می‌دانست با کی طرف است. راه پیروزی بر آن را هم آرام‌آرام می‌آموخت. مهارت خود را در ردیابی و تعقیب شکار زیاد می‌کرد. ابزارش را کاملتر می‌ساخت و از جادو هم به گمان خودش کمک می‌گرفت.

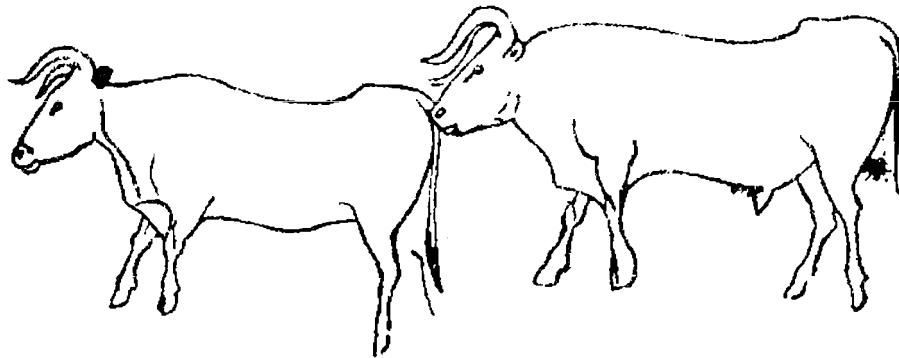
اما کشتگر این دوره سخت سر در گم بود. زمین به دلایلی که فکرش به آن نمی‌رسید دانه‌راسبز میکرد. باران از آسمان می‌بارید و معلوم نبود چرا می‌بارد. یک دانه گندم صد دانه گندم میداد و علت اینهمه برکت روشن نبود. این بود که بفکر چاره افتاد. او که چشم به آسمان دوخته بود، بالاخره جوابی برای همه سئوالاتش اختراع کرد. جوابی آنقدر کلی که نه فقط سئوال‌های همان وقت او را جواب میداد بلکه سئوال‌های آینده را هم بی‌جواب نمی‌گذاشت! این کلید که ظاهراً " به هر قفلی می‌خورد خیال او را آسوده کرد و پنداشت که دیگر همه چیز را میدانند. این کلید چه بود؟ وجود دنیایی دیگر، جدا از دنیای خاکی او، با خدایانی گونه‌گون. حالا دیگر مشکلی در پیش نبود. خدایانی وجود داشتند که خودشان کارها را روبراه می‌کردند. قرن‌ها باید

میگذشت و انسان باید مراحل زیادی را پشت سر میگذاشت تا به اشتباه خود پی میبرد. ولی حالا تا آنروز خیلی راه بود. حالا دیگر بامیدخدایان زمین را میکاشت و چشم به آسمان داشت تا باران ببارد و بهار پشت زمستان بیاید و سنبله گندمها در پائیز بردانه شود.

۴- سبک هندسی

حالا که تا حدودی با وضع اقتصادی و اعتقادی انسان دوره نوسنگی آشنا شدی میتوانم در مورد هنر این دوره حرف بزنم. گفتم که در دوره‌ی قبل، یعنی در دوره‌ی میانه‌سنگی گرایشهای مختلفی در هنر به چشم میخورد. این گرایش‌ها در آغاز دوره‌ی نوسنگی نیز وجود دارند. تصویر خیشران کهن که قبلا "از آن یاد کرده‌ام از آثار این دوره است (تصویر ۱۹).

حتی گاهی با نقاشی‌هایی که کاملا "به شیوه طبیعت‌گرایی نخستین کشیده شده‌اند برخورد میکنیم. از جمله تصویر زیبایی است از دو گاواهلی که بر دیوار غار نقاشی شده و مسلما "مربوط به اوائل دوره نوسنگی است (تصویر ۲۰). اما بتدریج یکی از این گرایش‌ها که با زیربنای اجتماعی و روحیه‌ی انسان آن دوره سازگاری بیشتری دارد تسلط یافته و هنر مسلط زمان میشود. این سبک را هنرشناسان "ژئومتریک" نامیده‌اند. ژئومتریک یعنی "هندسی". این سبک شیوه‌ای است که با استفاده از خطوط و اشکال هندسی، نقش و نگار تزئینی چشمگیری بوجود می‌آورد. من تصویر سه کاسه‌ی گلی از آن دوره



تصویر شماره ۲۰
چهارپایان اهلی - نقاشی غار

را برایت کیی کرده‌ام که روی آنها با چنین نقشهائی تزیین شده است
(تصویر ۲۱) .

با دیدن این تصویر ممکن است متوجه شوی که همین امروز هم کاسه و
کوزه‌های گلی یا لعابی را با نقشههایی مشابه همان دوره می‌آرایند . اگر ظروف
گلی ای که همین امروزه در قم ساخته میشود و یکی از سوقاتهای مشهور آنجاست ،
دیده باشی ، نقشه‌های هندسی زیادی روی آنها می‌بینی . به هر حال شیوه‌ی
هنری مسلط در دوره نوسنگی همین سبک هندسی است . خوب ، حالا باید
دید سبک هندسی چرا تبدیل به سبک مسلط آن دوره شده است . برای فهم



تصویر شماره ۲۱
ظروف گلی

آن باید کمی در باره‌ی این سبک حرف زد و آن را تجزیه و تحلیل نمود. متأسفانه نقش روی کاسه‌هایی که برایت کپی کرده‌ام زیاد روشن و واضح نیست ولی خودت می‌توانی با نگاهی به حاشیه‌ی قالی یا گلیم و جاجیم نقش‌های هندسی زیادی را ببینی. مثل مثلث‌هایی که در دایره‌هایی قرار گرفته و دور آنها با خط شکسته تزئین یافته است و غیره. خوب، این سبک نقاشی با سبک "طبیعت‌گرایی نخستین" چه تفاوت‌هایی دارد؟ پیدا است که این شیوه نسبت به آن سبک بسیار خشک‌تر است و تحرک در آن دیده نمی‌شود و خط‌های صاف و منحنی به اندازه‌های مساوی ترسیم شده‌اند و دقت زیادی در اندازه آن بکار رفته است. یک نقش که در حاشیه‌ی یک کاسه کشیده شده دورتادور کاسه بارها و بارها تکرار شده و عملاً "یک قسمت از کاسه تفاوت زیادی با تمام آن ندارد. شاید بهترین دلیل برای سازگاری این نوع هنر با زیربنای جامعه دوره‌ی نوسنگی این باشد که برای انسان کشتگر، یعنی انسان پایبند زمین و بی‌تحرک، که اقتصادی برنامه‌ریزی شده و حسابگرانه دارد طبیعی‌ترین شکل هنر، هنری است که تحرک نداشته باشد و اندازه‌ها و ابعاد و تعداد نقش‌هایش حساب و کتاب داشته باشد. تازه این یک سوی مسئله است، سوی دیگر آن قابلیت کاربرد این هنر است در یک جامعه‌ی روستایی. همین قابلیت باعث گسترش این شیوه شد. در این باره توضیح بیشتری خواهم داد.

۵- هنر خانگی

با تبدیل انسان شکارگر به کشتگر، هنر جادوئی غارها نقش خود را تدریجا " از دست داد و هنر تزیینی جای آن را گرفت. در مورد این هنر و سرچشمه‌ی نقش‌ها و طرح‌های آن قبلا " توضیح دادم و گفتم که همه‌ی نقش‌های گوناگون که ظاهرا " معادلی در طبیعت ندارند از طریق ساده‌کشی و تغییر در پدیده‌های طبیعت پیدا شدند و به هیچ وجه زاییده‌ی تخیل صرف نیستند. خوب، این هنر تزیینی از دیدگاه‌های مختلف تفاوت‌های زیادی با هنر قبل داشت. اول اینکه هیچ هدف عملی در ارتباط با زندگی روزمره و تامین غذا نداشت. غذا از طریق کشاورزی و دامداری بدست می‌آمد و به نظر انسان این دوره، نیروی جادوئی نقاشی تاثیری در آن نداشت، بلکه تنها مراسم مذهبی و نیایش خدایان، برکت محصول را تضمین مینمود.

پس کاربرد عملی نقاشی در اقتصاد آن دوره از بین رفته بود. دوم اینکه با از بین رفتن کاربرد عملی نقاشی دیگر لزومی نداشت که تصویر حتما " شبیه به اصل خود باشد. این بود که هر کسی، هر قدر هم که ناپخته و ناوارد بود می‌توانست دست به نقاشی بزند و مثلا " دسته‌ی چکش خود را تزیین کند. همین دور شدن از طبیعت همانطور که گفتم به اشکال هندسی رسید که دیگر کشیدن آن هیچگونه تخصصی لازم نداشت و بسیار هم برای تزیین کاسه و کوزه و انواع کفپوش مثل حصیر یا گلیم‌های ابتدائی مناسب بود. انسان کشتگر که در طول زمستان بی‌کار بود و اوقات فراغت زیادی داشت

برای تزئین دیوار کلبه و کفپوش اتاق و دسته‌ی ابزارش از این شیوه‌ی نقاشی مناسب و عملی استفاده میکرد. بیشتر این کارها را زنها انجام میدادند که ظریف‌کاری و نظافت خانه را به عهده داشتند. هنری که در دوره‌ی قبل کار مردان آموخته و با استعداد بود و نقش حساسی بر عهده داشت حالا دیگر جزو کارهای خانه‌داری به حساب می‌آمد و هرزن خانه‌داریا مردی که کارمزرعه‌اش تمام شده بود به آن دست میزد. در این دوره، نقش تزئینی و چشم‌نوازی هنر، از کاربرد عملی و نقش حساس اجتماعی آن پیشی گرفت و هنر تزئینی، هنر مسلط این دوره گشت.

۶- خرسنگها

در غرب اروپا، در ایرلند و انگلستان، تخته‌سنگهای بسیار بسیار بزرگی برپاست که قرن‌ها باعث تعجب و تحسین بشر بوده است. این تخته‌سنگ‌ها که بیش از بیست متر طول و چندین تن وزن دارند "مگالیت" نامیده میشوند. مگالیت یعنی "تخته‌سنگ بزرگ" و یا "خرسنگ".

در اسپانیا و پرتغال نیز چنین خرسنگ‌هایی برپاست که احتمالاً "بعدها تحت تاثیر فرهنگ‌های دیگر بوجود آمده‌اند. این یادبودهای سنگی شکل‌های متفاوتی دارند. بعضی‌ها مثل راهروهای بسیار بزرگ چیده شده‌اند و برخی مثل دایره.

در بریتانیا خرسنگ‌های تک‌تکی دیده می‌شود که عمودی برپا شده‌اند.

این خرسنگها که گاهی از هزارها خرسنگ تشکیل شده، کیلومترها طول دارد. چنین یادبودهایی احتمالا "با مذهب و مراسم خاص مردگان یا نیایش خورشید ارتباط دارد.

خرسنگهایی را که گاهی بصورت دایره چیده‌اند، به احتمال زیاد بعنوان تقویم مورد استفاده قرار میدادند و مثلاً "بکمک تغییرات تابش خورشید، زمان و فصول را محاسبه میکردند.

عکسهای زیادی از این شکل از خرسنگها گرفته شده است و هم اکنون بعضی از این یادبودهای عظیم در نقاط مختلف اروپا موجود است.

در قرون وسطی، یعنی در دوره تسلط کلیسای کاتولیک، در این مورد هم مثل هزاران مورد دیگر جوابهای بسیار بچگانه‌ای برای این مسئله از خود میساختند. از جمله معتقد بودند که این خرسنگها را جادوگری بنام "مرلین" ساخته است و یا کار دسته‌ای از غولهاست. در حالیکه دانشمندان امروز این خرسنگها و نحوه چیده شدن آنها را تقویمی دقیق بحساب می‌آورند و دلیلی بر قدرت عقلی پیشرفته‌ی انسان دوره نوسنگی میدانند. و درست به همین دلیل بررسی این خرسنگها به تاریخ علم مربوط است نه این دفتر که با هنر سروکار دارد. ولی من به این خاطر از این خرسنگها حرف زدم چون عده‌ای از هنرشناسان اشکالی را که بر روی بعضی از این خرسنگها وجود دارد، آثار هنری میدانند، در حالیکه عده‌ای دیگر چیز خاصی روی این خرسنگها نمی‌بینند و فرورفتگیها و برجستگیهای روی آن را کاملاً "طبیعی تلقی میکنند. من خودم هرچه تصویر از این خرسنگها دیده‌ام نشانه‌ای از کنده‌کاری یا تلاش برای تجسم

شکلی در آن ندیده‌ام . شاید آنها که عقیده دارند روی این خرسنگها کارهای هنری هم شده است خرسنگهای دیگری را شاهد مدعایشان بدانند .

بهر حال ، اگر هم نظر آنها درست نباشد نشانه خاص دیگری که دقیقاً " با هنر مسلط زمان نوسنگی یعنی هنر هندسی تطابق دارد در این یادبودها دیده میشود . این نشانه را می‌توان در تنظیم و چیدن این خرسنگها مشاهده کرد . یعنی در تنظیم آنها دقیقاً " رعایت تقارن ، اندازه‌ها ، و نسبت‌ها شده است و همانطور که گفتم این توجه به تقارن و اندازه و نسبت ، از خصوصیات هنر هندسی است .

۷- هنر مذهبی

از هنرهای دیگر دوره‌های میانه سنگی و نوسنگی چیزی برای ثبت ننوشتیم ، علتش همان است که در بررسی هنرهای دیگر در دوره‌ی پارینه‌سنگی یاد کردم . هنر موسیقی و رقص چیزی نبوده است که نشانه‌ای از خود باقی‌گذارد تا امروز بتوان آنها را بررسی کرد ، با این وجود چند کلامی در این باره مینویسم .

اعتقاد به خدایان که زاییده‌ی کشاورزی بود ، آیین‌ها و مراسم خاصی را بوجود آورد . اول از همه ، ایجاد مکانی به نام معبد یا پرستشگاه بود که جایگاه خدایان تصور میشد . این معبد ها پیشروان آتشکده‌ها و کلیساها و مساجد می‌باشند .

مسلمانان در همین مکان‌ها مراسم ویژه‌ای همراه با رقص و آواز انجام می‌گرفت . این مراسم برای خوشایند خدایان بود که دست از لجبازی بردارند و خشکسالی

پدید نیاورند و به مزارع برکت دهند . همراه با این مراسم قربانی هم میدادند . اکثر قربانیان گاو و گوسفند و دیگر چهار پایان بودند ولی گاهی هم انسان برای خوشایند خدایان قربانی میشد . از شکل و نحوه ی رقصها و آوازهای آن چیزی نمیدانم که برای بنویسم . ولی مهمتر از این مراسم نمایشها و آئینهای دیگری است که مستقیماً " در ارتباط با کشاورزی انجام میگرفت . شادمانی‌ها و پایکوبی‌های فصل برداشت محصول مسلماً " از دیگر مراسم دیدنی تر و پر هیجان تر بوده است . در این مراسم به خدایان کشاورزی مثل خدای باروری و خدای باران سپاس گفته میشد و قربانی‌هایی انجام می‌گرفت . بعدها در تمدن‌های باستانی شرق همین خدایان با اسامی دیگری راه یافتند . مثلاً " مصریان خدایی به نام "اوسیریس" یا "اوزیریس" داشتند که در زمستان می‌مرد و در بهار دوباره زنده میشد .

"آدونیس" یکی از خدایان یونان هم همین خصوصیات را دارا بود . خالق واقعی این خدا ، انسان کشتگر دوره ی نوسنگی بود و همانطور که می‌بینی آن را از روی گیاه ساخته بود ، خدائی که مثل سنبله ی گندم در زمستان می‌مرد و در بهار جوانه می‌زد .

یکی دیگر از مراسم مهم این دوره مراسم تدفین اموات بود که آئین‌های خاص خود داشت . مردم این دوره که برای هر موجود انسان جسمی فناپذیر ولی روحی فنا ناپذیر می‌شناختند ، ارواح مردگان خود را جاودانی میدانستند . آنها می‌پنداشتند که ارواح بزرگان خانواده بعد از مرگ نگران وضع آنها می‌باشند و رفتار و کارهای آنها را با دقت زیر نظر دارند .

گاهی اینقدر در این تصور پیش میرفتند که خصوصیات نیمه‌خدائی به‌بعضی از این ارواح میدادند و رضایت آنها را در فراوانی محصول و سعادت خود دخیل میدانستند. بنابراین برای آموزش روح از دست‌رفتگان خود ویا برای خوشایند آنها مراسم ویژه‌ای انجام میدادند. این تصور تا حدودی امروزه هم وجود دارد. مردم، حالا هم برای آمرزش مردگان خود خیرات میدهند و مراسم ویژه‌ای مثل "شب‌هفت" یا "چهل‌م" برگزار میکنند.

ارزیابی هنر آدمیان نخستین

در اینجا که هنر آدمیان نخستین روبه پایان است لازم میدانم مسئله‌ی بسیار مهمی را که در ارزیابی تاریخ هنر اهمیت فراوانی دارد بازگو کنم. هنر-شناسان مختلف بسته به جهان‌بینی خود نظرات متفاوتی در باره‌ی ارزش هنری سبک‌های متفاوت دارند. این نظرات گوناگون بطور عمده در دودسته‌ی بزرگ قابل تقسیم‌بندی می‌باشند. یکی هنرشناسانی که از هنر واقع‌گرای امروز دفاع میکنند و یکی آنهایی که هوادار سبک‌های مدرن می‌باشند. البته برای فهم این مسئله باید هنر واقع‌گرا و سبک‌های مدرن را شناخت و من خیال ندارم حالا که درباره‌ی هنر آدمیان نخستین می‌نویسم به مسائل امروزی هنر پردازم،

ولی ناگزیرم اشاره کنم که حامیان هنر واقعگرا طبعاً "ریشه‌ی هنر را در هنر طبیعت‌گرایی نخستین می‌بینند و حامیان هنر مدرن از هنر تزئینی دوره‌ی نوسنگی دفاع میکنند. چون در حقیقت مادر هنر واقع‌گرایی امروز همان هنر طبیعت‌گرایی نخستین و مادر هنر مدرن امروز هنر هندسی دوره‌ی نوسنگی است. این دو دسته هر کدام دلائلی برای ارزیابی‌های خود می‌آورند و حتی هر کدام تنها سبک مورد حمایت خود را هنر میدانند و سبک دیگر را خارج از محدوده‌ی هنر می‌پندارند که البته جای این بحث اینجا نیست و من فقط میخواهم نظر خودم را در خاتمه‌ی این دفتر برای بنویسم.

همانطور که مفصلاً "توضیح داده‌ام، هر سبکی در هر دوره‌ی معین تاریخی، بر طبق ضروریاتی که خارج از خود هنر است بوجود می‌آید و بحث اینکه کدام هنر هست یا نیست، موردی ندارد. طبیعت‌گرایی نخستین بخاطر ضرورت‌های خاص دوره‌ی خود بوجود آمد و طبیعتاً "ضرورت‌های خاص دوره‌ی نوسنگی سبک دیگری را گسترش داد. دوره‌های بعدی هم شاهد سبک‌های دیگری شد که مناسب با زیربنای جامعه‌ی خود بود. البته شاخه‌های انحرافی و کوچک هم همواره وجود داشته است که چون مناسب زمان خود نبوده، محکوم به شکست گردیده است. پس بحث بر سر هنر بودن یا هنر نبودن یک سبک نیست. بلکه بحث بر سر این است که کدام سبک در کدام دوره در پیشبرد مقاصد جامعه موثر بوده است؛ کدام سبک گویای راستین زمان خودش بوده؛ کدام سبک از آتش سوزنده‌ی عصر خودش مایه می‌گرفته و یا برعکس کدام سبک، بی‌زمان و بی‌تاریخ، سرد و بی‌روح، شاهد بی‌اثر و تاثیر تقلا و تلاش جامعه‌ی بشری برای

پیشرفتی بوده است .

با این معیار و محک می توان هنر طبیعت گرائی نخستین را که نقش حساس تاریخی داشته است و با زندگی و مبارزه ی انسان برای تسلط بر طبیعت همگام و هم رزم بوده است ، هنری با ارزش های والا دانست و هنر دوره ی نوسنگی را که فقط از سر فراغت برای چشم نوازی افراد بوجود آمده است و هیچگونه نقشی در مبارزه ی سخت انسان با محیط خود نداشته است ، هنری با ارزشهای پائین به حساب آورد و گرنه در هنر بودن آن شکی وجود ندارد . هنر مثل هر پدیده ی دیگری دو رو دارد . یکی کاربرد و نقش تاریخی ای که بازی میکند و یکی آرامش و لذتی که می بخشد . هیچ هنری فاقد یکی از این دو جنبه نیست . اما امروزه ، هنرمندی که به مسیر تکامل تاریخ آگاه است و با شناخت این حرکت می خواهد در ساخت و ادامه ی آن سهیم باشد دیگر اجازه نخواهد داد که هنر بهمان صورت ، آرام آرام به دنبال زیربنائی برود که خود نیازمند تغییر است .

هنرمند تلاش میکند با آگاهی از آینده ی این زیربنا ، از طریق هنر خلاقه اش ، انسان را در پیروزی بر نیروهای بازدارنده ، راهبر باشد .

ما امروزه ممکن است هنرمندان یونان باستان را با ارزش بشماریم ، هر چند که هنر آنها از آتش سوزان زمان خود بدور بود ، اما علت این چشم پوشی این است که جامعه ی آن روز و آگاهی انسان آن دوره ، بحدی نبود که بتوان از هنرمند انتظار داشت که دنیای آینده را پیش بینی کند و برای ساختن جامعه ای بهتر با نیروی متحرک زمان خود همداستان شود . آنها در عصری

میزبستند که حتی متفکرین و فلاسفه‌ی زمانشان هم جز معدودی از واقعیت‌های جامعه‌ی بشری بدور بودند. افلاطون فیلسوف نامی آن زمان گمان میکرد که برده‌داری همیشه برقرار بوده و همواره باقی خواهد ماند. او با افکار مخربش برزشت‌ترین شکل بهره‌کشی انسان از انسان صحنه می‌گذاشت.

لیکن، از هنرمند امروز که متعلق به انسان مقتدر و آگاه قرنی است که خود و نیازهای جامعه‌ی خود را می‌شناسد و برای ساختن دنیائی بهتری ستیزد انتظار میرود که با حرکت پیشرونده، جامعه همگام بوده و در ساخت تاریخ سهمیم باشد.



<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

